

اما شرح قضیه بطور اختصار اینست که چون حضرت عبد البهاء خود را ذمه دار میدانست بر انجام این عمل خصوصاً با آن بیان که حضرت بهاء الله فرموده و محل مناسب برای آن در کوه کرمتل نشان داده بودند لهذا بعد از صعود بهاء الله در صدد خریدن آن زمین بر آمدند و زمینی را که الیاس مدور میخواست بهزار لیره بفروشد بالاخره خودش راضی شد که بدو بیست و پنجاه لیره باقساط بفروشد بحضرت عبد البهاء و فروخت و بمن را باقساط مقرر در یافت داشت و چون محل حاضر و آن ارض مقدس ملک عبد البهاء شد پس در سنه ۱۳۱۶ که سال هفتم از صعود بهاء الله بود مأموریت این کار را میرزا اسد الله اصفهانی دادند و با و محل و مکان را معرفی فرمودند و بقولی او قبلاً هم برای تغییر محل مأموریتی یافته بوده و اطلاعی داشته در هر حال آن صندوق مطهر را از طهران حرکت داده بمعیت چند نفر دیگر از احبای محرم آنرا بجانب حیفا حمل نمودند \* مشهور است که حاملین آن صندوق هشت نفر بوده اند ولی نگارنده جز میرزا اسد الله و یک نفر از اهالی اردستان و یک نفر از اهالی بغداد کسی دیگر را باسم و رسم نشناخته \* در هر حال وقت ورود بحیفا هشت نفر با آن صندوق بوده اند \* و از مسامحات اینکه عبور دادن چنین بضاعتی از گمرکها و سرحدات امری بسیار مهم بوده و دانسته نشده است که از هر اداره ای بچه قسم و تدبیر گذشته است قدر مسلم این است که دستورات حضرت عبد البهاء و تدارکاتی که برای این قضیه دیده بودند بقدری کامل بوده است که گمراهی رخ نداده و حتی سر آن مستور مانده \* بلی میتوان تصور کرد که بعضی جاها مأمورین ادارات بهائی بوده و بحسب عقیده خدمت را انجام و با کمال احترام از عبور داده اند \* و در بعضی جاها هم ممکن است مصروف زیادی صرف شده باشد و بدون خطر گذشته باشد \* بالجمله از راه کرمانشاه و بغداد بمقصد رسید \*

در این باره همیشه در تاریخ و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 مذکور است که در این باره همیشه در تاریخ و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 در همان وقت که حضرت عبدالبهاء «مأمور فرستادند برای حمل  
 صندوق جسد لفظه اولی از ظرفی هم دستور فرستادند برای بهائیان  
 مندره هندوستان که صندوق یا تابوتی از مرمر خالص بسازند  
 و ارسال نمایند پس بهائیان مندره با رغبت و میل تمام این خدمت  
 را انجام داده تابوتی از مرمر ساخته و آنرا بخطوط حسنه متقوس  
 نموده تمام کتیبه های آنرا بکلمه «یا بهاء الابهی» و «یاری الاعلی»  
 با خط طلائی مزین نموده ارسال حیفاً داشتند و اگر چه بطور رسمی  
 و عمومی نام تابوت سکینه برای آن علم نشده ولی این کلمه از لسان  
 عبدالبهاء نسبت بان تابوت شنیده شده و در بین بعضی از بهائیان مشهور  
 و معمول است که خلاصه صندوق حامل جسد و تابوت مذکور را در  
 حیفاً در منزل شخصی عبدالبهاء قرار دادند و مستحفظین محرم بر آن  
 گذاشتند و در آنوقت هنوز خانه شخصی عبدالبهاء در حیفاً  
 ساخته نشده و منزل ایشان در عکا بود و حتی قلمه بتد بودند و تحت  
 نظر دولتیان ولی گاهی تفریحاً بحیفاً تشریف آورده فقط یکی دو اطاق  
 برای قرار گاه مرکز میثاق ترتیب شده بود و بالجمله بعد از حضور  
 آن و دایع و آثار در سنه ۱۳۶۷ حضرت عبدالبهاء بساختن  
 مقام اعلی در کوه کرمان مشغول شدند و بساختن این مقام اعلی در سنه  
 ۱۳۶۷ مقام اعلی و استقرار جسد لفظه اولی  
 همین که در سال ۱۳۱۷ حضرت عبدالبهاء بساختن مقام اعلی  
 پرداخت از هر طرف مشکلی رخ نمود و زحمتی متوجه شد و از آن  
 جمله بیاب عالی را پورت داده شد که عباس افندی تابوت مرمر از  
 هند وارد کرده و جسد پیرا بحیفاً آورده و دست بکار بنائی عالی زده

میخواهد معبد و یا زیارتگاه بزرگی در کوه کرمل بسازد \* لهذا از طرف سلطان عید الحمید تلگراف رسید که قائم مقام و قاضی تحقیق نمایند که این بنای چه بنائی است و عباس افندی را در مباشرت آن چه مقصد و هوائی \* اما آنها بر حسب ارادتی که داشتند قضیه را بزرگ نشان نداده جواب بدر بار فرستادند که مسئله را اهمیتی نه بلکه این بنای عبارتست از شش اطاق که در جنب هم بنا شده و هنوز تکمیل نشده \* چون این جواب بیاب عالی ارسال شد باز بر حسب لوائجی که بدر بار رفته بود و بعضی آنرا از طرف غصن اکبر و رفقایش دانسته اند تلگرافی از باب عالی رسید که کاملاً تحقیق بعمل آید \* و گویا واسطه را پورت ثانی رئیس طابور بوده در هر حال قائم مقام و محرم بک متصرف تکلیف را از خود عید البهاء طلب کردند و آن حضرت فرمودند که لجنه فی تشکیل شود از مهندسین و اهالی خیره تا کاملاً تحقیق کنند و هر چه را دانستند تصدیق بنویسند لهذا امین افندی و صالح افندی که از مهندسین دولتی بودند مأمور شدند و بالاخره تصدیق کردند که این بنای از ابنیه مهمه فی نیست که حاکی از مقصدی باشد و برای دولت یا ملت یا وضع بلد ضروری داشته باشد \* پس متصرف بقائم مقام امر داد که در ساختن آن محالمت نماید \* خلاصه چندین مرتبه این عمل تکرار شد و در هر دفعه موانع رفع میشد و باز بعد از اندک زمانی امر از دربار اسلامبول بر تحقیق و تعمیق در عمل بنای صادر میشد تا آنکه از نه ضلعی که مقصود حضرت عید البهاء بود شش ضلع بانتهاء رسید و متدرجاً توهم دولتیان مرتفع گشت \* اما صندوقی که حامل جسد مطهر بود در آن محل قرار نگرفت مگر بعد از آنکه ثوره و شورش بلاد عثمانی شروع شد و شرح آن ثوره را بعداً اشاره خواهیم کرد \* پس در روز اول عید نوروز از سال تحاقوی ثیل مطابق ۲۸ شهر صفر سنه « ۱۳۲۷ »

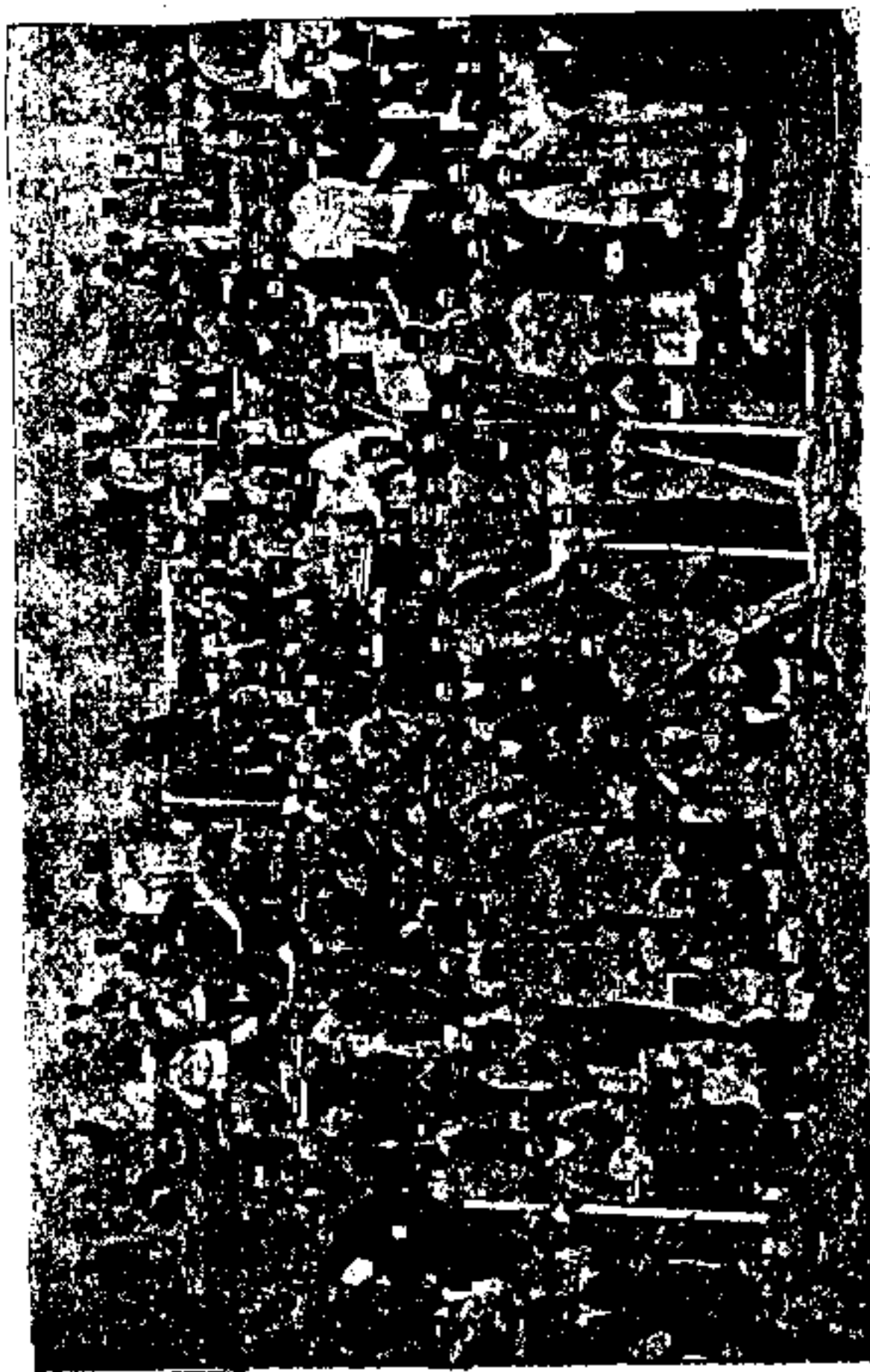
هجری چند انوز را در تابوت مرمر قرار داده تمام بهائیان تحقیقا  
 و عسکرا اجتماع کرده آن تابوت را از پائین بنالای کوه برده با شوکت  
 و جلالتی تمام بمقام رسانیدند و حضرت عبدالبهاء با دیده های گریان  
 و سروپای عربان وارد حرم شده صندوق و تابوت محترم را در حرم بجای  
 دادند \* اما محل استقرار تابوت وسط مقام است یعنی عجاله از جهت  
 کثرت واقع است ولی بعد از آنکه سه اطاق دیگر ساخته شود  
 بنامها در وسط واقع میگردد \* اصل محل در طبقه پائین محلی بسیار  
 مناسب است و آن مشتمل بر دو ضلع است که در یکی از آن دو ضلع  
 تابوت مطهر قرار گرفته و ضلع دیگرش سر بسته است تا بعد چه  
 شود و محل در وسط کوه بطوری محکم و متین است که چنین محلی در  
 جائی سراغ نداریم \* و اما بر روی آن دو ضلع شش اطاق عالی ساخته  
 شده و در آئینه باید سه اطاق دیگر ساخته شود و جلو اطاقها باغچه های  
 گل کار ترتیب شده بطوری که با وجود تنگی محل بسیار باصفا است  
 یعنی محل بواسطه آنکه در جبل واقع شده چندان اطرافش میدان  
 ندارد و تا آن حدی هم که ممکن است توسعه داده شود بواسطه موانع  
 اقتصادی و مشکلات دیگر هنوز در قید ملکیت بهائیان در نیامده  
 ولی تا همین اندازه که حضرت عبدالبهاء بتعمیر آن کوشیده اند بقدری  
 متین و باصفا و مفراخ و دلگشا است که انسان خود بخود در آن  
 مکان حالت روحانیتی در خود احساس میکند \* اما مشکلات  
 دیگری که برای حضرت عبدالبهاء در خصوص این بناء رخ داد  
 کیفیت خریداری اراضی برای راه این مقام بود و ساختن آن راه  
 بطوری که بتوان تابوت را رسانید و در آمد و شد زائرین و مسافرن  
 زحمتی نباشد \* محظوظ و مضروبی که در این خصوص متوجه آن  
 حضرت شد کمتر از مشکلات اصل مقام نبود \* اینست که مکرر  
 حضرت عبدالبهاء فرموده اند که هر سنگی از سنگهای مقام و راه

آن با مصارف بسیار و با اشکهای چشم خونبار بر داشته و گذاشته شده و فی الحقیقه چنین است \* بالجمله بهائیان استدلال کنند که اینست مقصود از نیوت زکریا در سفر ششم که می فرماید (شخصی که نام او غصن است قیام خواهد کرد و هیکل رب را در این کوه قرار خواهد داد) بعد از چندی از این مقدمه میرزا جعفر هادی اف شیرازی الاصل که ساها است در ترکستان است نزدیک مقام در وسط کوه کرمل مسافر خانه بی ساخته تحویل امر واحبای آن داد و برای خود یادگار ابدی نهاد \* و اینک از هر جهت وسائل راحت برای زائرین مقام اعلی مهیا است \* و در این سنین اخیره نیز بعضی از بهائیان امریک اقدام نموده مسافر خانه بی برای مسافرین اروپ و امریک در حینا ساختند در مقابل بیت شخصی عبدالبهاء و در حقیقت این ابنیه کلا از تأسیسات حضرت عبدالبهاء است \*

### مشرق الاذکار عشق آباد

مشرق الاذکار عبارتست از معبد بهائی که از اثر قلم اعلی و خامه اعز ابهی در کتاب اقدس منصوص شده \* اولین مشرق الاذکاری که در این قرن اول بهائی از اقدام مرکز میثاق تأسیس شد مشرق الاذکار عشق آباد بود \* بعد از آنکه بهائیان ایران در اراضی عشق آباد بر حسب اشارات سابقه دارای مستملکات و مستعمرات شدند زمینی را برای معبد و مدرسه خود خریدند از شخص اعظم نامی از تراکه آن حدود و آن زمین معروف شد بزمین اعظم \* هر چند این اسم بمناسبت نام فروشنده بود ولی بغایت مناسب و موافق افتاد برای اصطلاحات بهائیان \* بعد از شهادت حاجی محمد رضا و محاکماتی که بعمل آمد دولت روس بهائیان را بر سمیت شناخت و قمراف حاکم ترکستان معاونت و مساعدت ایشان پرداخت \* حتی خودش

اظهار کرد که در اینجا معبد بسازید تا در ظل اقتدار دولت روسیه  
 رسمیت یابد \* از آن بعد بهائیان دمبدم و قدم بقدم ژو و بشر منزل  
 ترقی ره فرساشدند تا آنکه پس از قلیل مدتی مدرسه دانشی در  
 در همان زمین اعظم افتتاح دادند \* پس در سنه « ۱۳۲۱ » حاجی  
 میرزا محمد تقی وکیل الدوله خالوزاده نقطه اولی که قبلا بنام او اشاره  
 کرده گفتیم که از افغان بسیار محترم بود و صاحب دولت و ثروت  
 و اسم و شهرت بین بهائی و مسلمان و دارای علاقه جانی چند در روسیه  
 از طرف حضرت عبدالبهاء مأمور بمباشرت بنای مشرق الاذکار  
 شده در عشق آباد روسیه اولین بنای معبد بهائی را بمباشرت نمود \*  
 مهندس دولت نقشه می را که قبلا تدارک شده و حضرت  
 عبدالبهاء بنفسه دستور فرموده و کشیده شده بود امضاء و اجرا نمود \*  
 در ابتدا بمباشرت این بناء حاجی وکیل الدوله بود و از مال خود مضرور  
 مینمود ولی ملاحظه شد که او بتمامه اگر بمباشرت کند ممکن است  
 تمام هستی او صرف این بناء گردد لهذا حضرت عبدالبهاء جمیع اهل  
 بهاء را شریک در این اساس فرموده از کل اطراف اعانه ارسال شد  
 و در اندک وقتی آن بناء عالی که اولین معبد بهائی است بلند شد \* و آن  
 بناء از تمام ابنیه روحانیه و معابد ملیه که در عشق آباد ساخته شده  
 عالی تر و مرتفع تر است \* اما حاجی وکیل الدوله بعد از آنکه گنبد  
 مشرق الاذکار پوشیده شد مأذون زیارت عکا گشت و مقیم کوی  
 عبدالبهاء شد تا در سنه « ۱۳۲۹ » در عکا از این جهان در گذشت  
 در حالی که متجاوز از نود بلکه قریب صد سال از سن شریفش  
 گذشته بود \* بسیار کریم الخلق و جمیل الخلق بود و کثیر ملکه  
 فاضله بی بود که در او وجود نداشته باشد \* بعد از آن مواظبت  
 امور مشرق الاذکار بفرزند ارشد او حاجی میرزا محمود واکگذار  
 شد و او نیز بتمامه آیت پدر بود در خلوص و خدمت ولی افسوس که



عکس بهائیان عشق آباد در موقع بناء مشرق الاذکار و حاجی وکیل  
 الدولة آن سید معمم محترمی است که سومین شخص طرف راست واقع  
 شده سطلی در دست و خشتی بر شانه دارد

عمر او نیز وفا نکرده بیش از پنج سال بعد از پدر در این عالم نبوده بعد از زیارت عکا و هزیمت وطن در خاک و عن که شهر یزد بود جهان را بدرود نمود. و هنوز مشرق الاذکار عشق آباد تمام نشده و گلدسته‌هایش ساخته نشده بود ولی بهائیان عشق آباد بلکه کلیه ترکستان و قفقاز که بموخت مشهورند و در ظل امر همیشه خدمت نمایان روز داده‌اند همت گماشتند و مشرق الاذکار را پایان رسانیدند. و بغلاوه در این سنین اخیره یعنی در ضمن حرب عمومی و بعد از آن با آنهمه انقلابی که در روسیه واقع شده بهائیان اندک فتوری در ادای وظائف خود ننموده قدم فراتر نهادند و بعضی مواقع وصالونهای عالیه را هم برای خطابه و غیره تدارک کردند. و از نکات نگفته آنکه شهد الله روسها چه در دوره زاری و ایام استبداد و چه بعد از جمهوریت از هر جهت بهائیان را راحت گذاشته ابدأ نمازت در مقاصد روحانیه ایشان ننموده بلکه تاحدی که مرام ایشان مفید بحال عموم و موافق تمدن بود بر اجرای آن مساعدت کردند.

### استطراذ راجع بشرح حال قالتوی

بعضی از بزرگان و علماء و فلاسفه در ممالک روسیه نسبت بامر بهائی احساسات حسنه داشته و دارند. از جمله آنها کونت قالتوی مشهور است که در موضوع دیانت سابقه مخصوصی داشته. کنت قالتوی که از فلاسفه بزرگ این قرن است و اکثر دانشمندان او را مصلح اجتماعی میدانند و اصل آن المانی بوده تولد یافته است در قریه یاسنایا بولیانا نزدیک تولا در ۲۸ آگست سنه (۱۸۲۸) میلادی و وفات کرده است در سنه (۱۹۰۶) مدتی این بنده متحیر بود که آیا عواطفی را که نسبت بقالتوی داده‌اند در امر بهائی بی‌خلاف و قابل درج در تاریخ است یا نه. زیرا او در منشآت خود چیزی که دلیل باشد بر اینکه امر بهائی را شناخته و مفید دانسته بیادگار نگذاشته.



اما مشهور است بین بهائیان قفقاز و ترکستان که او حتی بعضی را تکلیف بر قبول این دیانت کرده و از آن جمله کر بلائی بایرام قفقازی است که مدتی همدم شبانه روزی او بوده و بعد از انفصال از او رسماً خود را بهائی معرفی کرده و چون از چگونگی حال سؤال کرده اند جواب گفته است که من از کل ادیان حتی دیانت اجدادیم که دین اسلام بوده بیزار شدم \* تا آنکه تالستوی از حال من مستحضر شده مرا از بی دینی منع کرد \* گفتم دیانت بی موهوم زنده‌ئی که بکار امروزه دنیا بخورد موجود نیست تا من آنرا بپذیرم \* فرمود چرا دیانت بهائی که زاده این قرن است جامعه ایست موافق اندام عالم و چون انسان خوب نیست که بی عقیده باشد بهترین دینی که مطابق عقل و علم است این دیانت است و بالجمله بحسنات بسیار بیان کرد تا مرا طالب تحقیق کرد و چون نحوی حقیقت کردم محسناتی بیش از آنچه او گفته بود یافتم \* خلاصه اینگونه حکایات بسیار است که مؤلف را تشویق میکرد که ذکر آن در این کتاب تاریخ بیادگار بگذارم \* ولی شدت احتیاط مرا منع میکرد و همواره سندی میطلبیدم که اگر دلالت بر بهائی بودن او ندارد اقلاد دلالت بر این کند که او امر بهائی و رئیس بهائیان را شناخته و نظری بآن داشته و آنرا قابل بحث میسروده و بالاخره موافقتی ولو حکیمانه باشد داشته \* تا آنکه در سنه (۱۳۳۰) در عشق آباد مقاله‌ئی نقل قول از او در جرائد ترکستان دیده شد که تالستوی فلسفه امر بهائی را با احساسات حسنه بیان کرده \* قدری ملاحظه آن مقاله احوال مسموعه را تأیید کرد ولی باز هم سندی بهتر میجستم تا در این سنه که در مصر مشغول طبع این کتاب شدم و بناء بود صرف نظرا از ذکر آن حکیم عظیم نمائیم روزی در مجلسی بمناسبت اینک یکی از تألیفات او که اسم آن (آفات الاجتماعیه) است بعربی ترجمه شده و در مصر بمباشرة آقا شیخ فرج الله کردی تحت طبع بود ذکر آنرا شد \* یکی از حاضرین اظهار داشت که من الواحی

از قلم حضرت عبدالبهاء زیارت کرده ام که ذکر تالستوی در آنجا است پس بنده از او الواح مذکور را خواستم تا ببینم چه میتوان استنباط کرده دیدم یک سلسله از الواح است در یک سلسله از مصالح اجتماعی و مناسبات بین شرق و غرب و همه آنها بنام (الجبران ساسی) و در هر یک از آنها نام کنت تالستوی مذکور است بنا بر این مذاکرات سابقه را تأییدی جدید حاصل شد و محقق گشت که از طرف حضرت عبدالبهاء بتوسط جبران ساسی ترجمه بعضی از آثار حضرت بهاء الله جهت تالستوی ارسال شده و از مضمون آخرین لوح بر میآید که در او تأییدی کرده لهذا مضایقه نکردیم که حقیقت قضیه را تأییدی که و تجدید بر صحت آن تصدیق مینماید در اینجا مذکور داریم اما جبران ساسی یکی از علمای دانشمندان از طایفه مسیحی از اهالی فرانسه مقیم شام که در تفسیر کتب سماویه و تواریخ مثل اطلاع تام داشت و در فلسفه و علوم جدیده نیز مهارت تمام یافته بعد از سیر در کتب و احاطه علمیه بالاخره دیانت بهائیه را پذیرفته همواره آرزو مند بود که در نشر تعالیم و مبادی آن جهد واقعی کرده و آیا ما کاف و گداز نمی کرد ولی چندان طولی نکشید که از این جهان در گذشت خلاصه مادام الحیاة بهر جا دسترس داشت و تا هر قدر که توالت مبادی بهائیه را اشاعه و القاء نمود و بیرون بین او و کنت تالستوی روابط دوستانه بود و مکاتبه بین شان استمرار داشت این بود که اجازه از مولای خود خواسته ترجمه الواح و تعالیم حضرت بهاء الله را برای او فرستاد و از او عواطف حسنه و احساس موافقت بروز کرد اولین بیانی که از حضرت عبدالبهاء در خطاب بجبران ساسی را جمع بگرفت تالستوی صادر شده و موجود است تا آخرین خطاب آنحضرت در سه لوحی است که در بالا درج میشود

## (١) هو الله

أيها المخلص في محبة الله .

قد وصلني التحريران الناطقان بالثناء على الله بما أنعم بالفيض الابدی على القلوب النورانية والتجليات الرحمانية . ودل على حبك لعموم الانسان والرأفة والرحمة بالملل والأديان . والسعي في السلم والامان والخضوع والخشوع في كل أوان ومكان .

وأما مارسمت بحق الكون (تولستوى) أنه رجل محب الخير لعالم الانسان هذا هو الصحيح . ولكن لم يهتد الى الطريق الموصل الى هذه الآمال . فخاض في بحار السياسة والافكار وتاه في بيداء التصورات التي ما انزل الله بها من سلطان . وظن ان بتلك الوسائط الطفيفة يتيسر الرقي والنجاح للارواح والاجسام . تلك مبادئ كانت لبعض الفلاسفة فيما غير من الازمان . فلم ينجحوا ولم يفلحوا بل ذهبت مساعيهم سدى وغاب المنى وحدثت الفوضى وكانت البلية الكبرى .

وأما سعادة الورى ففى العدل المألوف وحب المعروف واعطاء كل ذى حق حقه من طبقات الخلق . لان الایجاد الالهى متفاوت الدرجات من حيث العقول والهمم والادراكات . فكيف يمكن المساواة . وهل من الممكن الغناء المكافات والمجازات . فهذان أمران مداران للتمايز بين الانسان . وليس فى حيز الامكان قطع الاجرام المستدعية للمجازات التي ترمى فى أسفل الدركات . هل يستوى العقلاء والبلهاء . أم يتساوى السهيل والسها . كلا . بل خلق الله النفوس أطوارا وجعل لكل واحد منهم شأنًا ومقدارًا . منهم الذباب ومنهم العقاب . منهم البغاث ومنهم الباز الاشهب المغزار . منهم الشجرة المباركة البديعة الفاخرة ومنهم شجرة الرقوم الشديدة السموم . منهم الصدف اللطيف ومنهم الخزف الكثيف . منهم الفريدة النوراء ومنهم الحجر السوداء . فكيف

التساوى والتعادل في جميع الشؤون والاحوال . بل يجب العدل والصيانة والفضل حتى يصبح الكل في عيشة راضية وراحة وافية وسعادة كافية ونعمة وافرة .

واما حضرتكم فارسلوا لذلك الشخص الجليل ترجمة الالواح من - الاشراقات - و - التجليات - و - البشارات . واذكروا له ان مرجع أهل البهاء الى الكتاب الاقدس والتعليم المقدس الذي نشره القلم الابهي وخرج من فم البهاء على مسامع الاحباء . وهو نور الهدى الساطع على الظلمات الدهماء فانشرت تعاليمه في البسيطة بين دانيها وقاصيها وخواصها وعاميتها . وسيلوح أنوارها على الآفاق ككوكب الاشراق . وعليك أيها الأمير بأن تترك الجسمانيات والسياسيات التي لا طائل تحتها ولا فائدة منها . وتستغرق في بحر الروحانيات وتدخل في الملكوت وتستغني عن الناسوت وترفع لواء رب الجنود وتبذل روح الحياة الابدية على كل موجود وتتولد من الروح وتكون معلما ملكوتيا روحانيا رحانيا ربانيا . يتدفق من لسانك تعاليم الملكوت اندفاق السيل من الجبل الاعلى وتفتح في رياض الموهبة الكبرى كالوردة الحمراء وتنتشر منك رائحة طيبة مسكية تعطر الارحاء بنفحات ربك الاعلى عند ذلك يحل كل مشكل ويحصل كل مأمول وتربى النفوس وتهذب أخلاق العموم وترقى العقول ويتمكن العفاف وحب الخير في قلوب متذكرة بذكر الله . وتعطر نفحات الله كل الاقاليم والبلاد . فمليك باتباع سنة المسيح والسلوك في ميدانه الفسيح . واتباع أهل الله في كل زمان ومكان .

وأما السياسيات أمور موقته جزئية لا طائل تحتها ولا يشتغل بها كل انسان ذاق حلاوة محبة الله .

واما المسكاملة مع من هو مختار فيما يختار ( الغازي مختار باشا ) فلا تتكلم معه الا باختصار . وهو « ان الشجرة المباركة نمت ونشأت وطالت وتفرعت ونورقت وأزهرت وظلت في أكثر مدن أمريكا وبعض

مدن أوروبا ولها ثناء عجيب وسر غريب . والكل ينطقون بالثناء على الشرق واشراقه وأممه وأحزابه وملوكه ووزرائه وينظرون اليهم نظر الاعجاب ويوقروهم حتى التوقر . بعد ما كانوا يستهزئون بهم وتذريهم أعينهم وكانوا يعتقدون أن أمم الشرق برابرة الارض . لاعتقول لهم بل هم همج رعاع لا رأى لهم ولا عقل ولا عزم ولا ادراك . والآن انعكس الموضوع . سبحان من أضحك آفاق الشرق من بعد مبكاهها وأظهر سمادتها بعد شقاها ثم اختصر على هذا القول ولا تتكلم معه الا بسكون ووقار . وتفكر وتدبر . كن سامعا لا مجيبا . وأنه بالنعته على تآليفه وأهميتها وعلو أفكاره . ثم قل حسب المسوع . ان بعض الدول كأنجلترا وغيرها أوشوا الى المايين الملوكانى وسعوا غاية السعى حتى صدرت الارادة السنية بالحصار فى القلعة . وما عرف كيف وصلوا البروتستانت لمطوبهم هذا . حيث ما كانت أسباب داعية له وانهم مكثوا منذ خمس وثلاثين سنة فى سوريا ولم يصدر منهم أدنى شىء من ترويح طريقةتهم فى تلك الجهات . أو المداخلة مع صفوف القاطنين فى تلك الديار بل كانوا يعيشون منفردين والحكومة المحلية لازالت تعرف أحوالهم وأطوارهم ولا تفعل عنهم أبدا . فلم يحصل الا انتشار صيغتهم فى أمريكا وظهور نفوذهم بين الطبقات العالية من تلك البلاد . والذين توجهت اليهم قلوبهم من أهالى أمريكا وأوروبا يتهللون بذكر الدولة العلية والدولة الايرانية . ويدعون لها بالنجاح والفلاح فى محافلهم ومجامعهم العليا . واختصر الكلام على هذا . وكلما تعرض بكلام آخر ادخل عليه بيان هذا المضمون وعليك الرأفة وتلك القوة من الحى القيوم من فضل ربك الكريم الرؤف . ع . ع .

## هو الله (٢)

يا من تعطر مشامه بفضحات من روح القدس فإني أفتخر بك  
 قد طالمت تحريرك الجديد : وشكرت الرب الجديد بما جعلك آية  
 التوحيد في قطر صعيداً : فأخذ الله على هذه النعمة العظمى : وأثن عليه  
 على هذه الرحمة التكبري التي اختارك الله لها من بين أحراب شتى  
 وأما رسالك ترجمة الاوراق الى الكون فنعمة ما عملت :  
 فخطب كل أمير أو عظيم أو فيلسوف شهير أو سياسي جليل أن  
 كل المبادئ السامية بائدة فانية بل أو هام كسراب البقاع والصور  
 المرئية في المياه : الا مبدء ملكوتي ومشروع الهى وأفكار ربانية  
 وحكمة صمدانية وسنوحات رحمانية : تفكر من يوم ظهور المسيح  
 كم من حكماء مهرة وفلاسفة بررة وكرام سفرة وأرباب أفكار عالية  
 وذوهم سامية ومشاهير الآفاق وتوايع القرون والأعصار جاؤوا  
 وذهبوا ولا تسمع اليوم لهم صوتاً ولا صيتاً ولكن المبدء الرحماني  
 والمشروع الرباني الذي بينه ووضعته المسيح هو أبدى القرائن المرمضى  
 الآثار قوى الاركان متين البنيان لا يفضضه طوارق الزمان ولا يعثره  
 القصور على ممر الدهور والأعصار : فينبغي لك أيها الأمير الجليل أن  
 تؤسس بنياناً في السماء وتوقد سراجاً في الملا الأعلى لان أهل العبراء  
 يحبون الظلمة الدهاء في الليلة الليلاء : ولا تغتر بهيأجتهم وأموالهم  
 تالله الحق جمعجة من دون طحن وتعقبة المن : كما سبق في القرون الأولى  
 وعليك التحية والثناء :  
 وأما تأليف شهر المختار أرسله لنا : حتى ترى اكتشافه للسيارات  
 في الفضاء الفيحاء :  
 وأما قضية أخذ التعهد من مظلوم الآفاق واجباره على الخروج  
 من الوطن جبراً الى سائر الاقطار وعدم قبول سائر الدول وقبول الدولة

العلية شروط قوية . هذا كلام اخترعوه المرجفون من الاعداء . فلا أصل له أبدا . لان الجمال المظلوم طلب من نفسه من دولة ايران اذن الهجرة الى العراق . والى الاكن الاوراق الرسمية من صدارة ايران وسفارة الدولة العلية في طهران موجودة في اليد وناطقة مصرحة بأن الجمال المظلوم هو الذي طلب الهجرة ولم يجبره على ذلك أحد . فبوقتها السفارات الاجنبية أظهرت كل رعاية . ولكن مظلوم الآفاق طلب الهجرة الى العراق . فأذنت له دولة ايران وما راجع لاحد الدول بهذا الخصوص قط . والتوصية من سفارة الدولة العلية في طهران الى والى العراق موجودة حاضرة منها يظهر كل شيء . ولكن أعداؤنا من الايرانيين في العاية أشهروا بأن جمال المظلوم فر هاربا من ايران الى بغداد . ولم يفحص أحد من أولياء الامور هذه القضية بل صدقوهم من دون بينة وبرهان . هذا حقيقة الامر والاوراق الرسمية الموجودة ناطقة بهذا وشاهدة عليه فاذا صادف وجودكم بهذه الجهات ننشر اكم تلك الاوراق .

وأما قضية التبليغ في هذه الممالك حضرتك أعظم مطاع بأنه ممنوع بالكلية فلا يقدر أحد أن يتفوه بكلمة والبرهان على ذلك انه مضى علينا أربعون عاما ونحن في هذه الديار والممالك فهل تجد حضرتكم أترا لذلك ، أليس هذا برهان كافي والا لرأيت اثارها ظاهرة كالشمس في رابعة النهار . ولكن ما العمل بعد قطع الامل .

وأما قضية حضوركم الى هذه الديار فلا يجوز بهذه الظروف واذا حصلت لكم الفرصة عليكم بالقول الى - باريس - حتى تجتمع مع أحياء تهلت وجوههم وتنورت عيونهم وانثرت صدورهم واتعشت قلوبهم بظهور ملكوت الله وفيض لاهوته . هذا نعم العمل اذا تيسر لكم . وانشاء خطبة من الآن بأبداع عبارة وأفصح انشاء تقرأونها في محافل الاحياء هناك وعلى الروحانيين المنتظرين لظهور ملكوت الله وعليك التحية والشناء

## (٣) هو الله

أيتها المطلع بأسرار الكتاب المقدس .  
 انى قرأت مكتوبك المسهب واطلمت بالمجاورة التى جرت بينك  
 وبين ذلك الرجل الجليل المحترم . ولا شك ان المقال الذى جرى بينك  
 وبينه هو تأييد من الروح وثقة من نقىات الحق . لان ربي الرحمان  
 يؤيد كل انسان انجذب بقلبه الى ملكوت الاسرار . ويؤيده بالالهام  
 وينطقه بالحجج والبرهان . وانك انت اطمئن بفضل مولاك وانشرح  
 صدرا بما أعطاك وانتعش روحا بما كشف عنك النطاء وقر عيننا بشاهدة  
 نور العطاء وانطق بالحكمة العليما واناج ربك فى كل صباح ومساء . واطلب  
 منه . اشئت واستخزني ما تريد من فضل ربك الرحمن الرحيم .  
 اياك ثم اياك ان تخرج عن الحكمة التى انزلها الله فى الكتاب .  
 ودار النفوس فى دارها وداو المرض دواءها . واضمد الجرح ضمادا يلتم  
 به فى وقت سريع ولا تشكلم بما تتوحش منه النفوس وتقشعر منه  
 الجلود وترعد منه القرائص وتشتمز منه قلوب كل قوم عنود . بل قل  
 لهم قولا لينا لعل منهم من يتذكر أو يخشى . واتبع سنة ربك ولا تقل  
 ما لم تستطع الاذان على استمائه . لانه بمثابة الموائد الطيبة للاصبيان .  
 وان الاطعمة مهما كانت لذيذة بديعة طيبة ولكن لا تجعلها قواء معاء  
 الرضيع من الاطفال . اذا ينبغي اعطاء كل ذى حق حقه . ولا كل  
 ما يعلم يقال ولا كل ما يقال جان وقته . ولا كل ما جان وقته حضر أهله .  
 ان ذلك من الحكم البالغة فى الامور فلا تفعل عنها ان كنت من أهل  
 العزم فى جميع الشؤون . بل شخص العمل والامراض والعياء والاعراض .  
 ثم العلاج وهذا منهاج المهرة من جذاق الاطباء . ومن أجرى بغير ذلك .  
 انه من الاغبياء فلا يحصل منه الشفاء بل يزداد الداء اشتدادا . والمرض  
 استيلاء والجرح اتساعا . فلا ينبغي لأهل البهاة الا الحكمة البالغة فى



كل الاشياء ان ذلك من عزم الامور و عليك بمراعاته أيها العبد الشكور .  
وانك انت أقم البراهين القاطعة والحجج البالغة على اثبات حقيقة الرسل  
الذين دخلوا من قبل . فاقم لليهود برهانا قاطعا في اثبات المسيح المحمود  
واكمل الحجة القاطعة في اثبات نبوة الرسول . لان في الكتب المقدسة  
آيات باهرة تدل على ذلك بأصح عبارة وأعظم اشارة وأكمل بشارة  
ولا يمكن لاحد الانكار والاستكبار بعد شروق الانوار من مكن  
الاسرار في قطر الجحاز . أما مارات الاعين تلك الانوار الساطعة من  
ذلك المطلع المجيد والنور الفريد . وما شاهدوا اثاره وقوة اقتداره  
في تربية النفوس وبت الشرائع والسنة التي كانت من أعظم تعاليم الرب  
الودود كما قال الشاعر :

فهبني قلت هذا الصبح ليل ان أبعث الناظرين عن الضياء

المعرك ان القوم في غمرات النوم لا يدركون ولا يشعرون ذرهم في  
بخوضهم يلعبون ان ربك غنى عن العالمين .

ثم قل لذلك الرجل المحترم - ان المغرب منذ عدة قرون قد سطا على  
الشرق برجله وخيله والى الآن مستمرا وسيجري الهجوم بجميع  
قواته مستمرا الى يوم المنشور . حيث ترى جيوشا عرمرمة تصول صولة  
الاسود من بغابات المغرب الى ميادين الشرق . منها جيش من الثروة  
وجيش من الصنعة وجيش من التجارة وجيش من السياسة وجيش من  
المعارف وجيش من الاكتشافات وجنود جرارة تصول من الغرب  
بسلاح قاطع وتفتح فتوحات في كل جهات الشرق . ومن جملة فتوحاتها  
الجديدة في الاقاليم الصينية والشرق ليس له مقاومة لهذه الجيوش الصائلة  
والجنود الجرارة القاهرة ابد . والرجل الحكيم يدرك عواقب هذا  
الامر العظيم ولا يحتاج الى دليل في هذا السبيل . اذا أتت الرجل الجليل  
تعمى في عواقب الامور كمال تصوره المحافظة للشرق من سطوات  
المغرب في مستقبل الزمان بوسائل التدبير والترتيب والتعديل ولو كان

بكل اتقان . لا وربى الرحمن . بل ان الامور فى خطر عظيم . فبينا  
على ذلك يقتضى ان اهل الشرق يتعمنون فى اكتشاف وسائل فعالة  
يحافظون بها على عزم وشرفهم واستقلالهم وذمارهم من الايادى العابثة  
من الغرب . فلا شك ان كل الوسائل معدومة والوسائل مفقودة .  
الا القوة الالهية والقدرة الربانية والسيطرة الملكوتية والصولة اللاهوتية .  
انما هذه قوة تقاوم كل هجوم وتشرذ كل جنود وتشتت شمل كل  
عنود وتهزم كل جيوش كما سبق فى القرون الاولى . اما رأيت ان  
المسيح الصبيح فريدا وحيدا لا نصير له ولا معين ولا جسيم له ولا ظهير .  
كيف فتح الفتوحات الالهية فى الميادين الغربية وجعل أممها وملأها  
خاضعة خاشعة لكلمة ظهرت فى قطب الشرق ، كانه شمس طلعت من  
أفقها المبين وأشرقت أنوارها على تلك الأرجاء الشاسعة والاقطار القاصية  
ولم تقاوم فتوحاته سدود الملل ولا قواء الدول ، فينبغى اذا لاهل  
الشرق الآن أن يتمسكوا بقوة قاهرة الهية وقدرة باهرة ملكوتية  
حتى يقاوموا بها كل جيش كثيف مهاجم من الغرب الى الشرق ، بل  
يفتحوا بها تلك القلاع الحصينة المجهزة بأعظم أسلحة قاطعة من مواد  
جهنمية . وسيفهم كلمة الله وسلاحهم السلام وجيشهم معرفة الله وقائد  
التقوى وظهيرهم الملائة الاعلى ونصيرهم رب السموات العلى وزادهم التوكل  
على الله وقوتهم تأييد متتابع من شديد القوى .

فاشرح له هذه المبادئ الرجمانية ثم انظر ماذا يقول .

وانى أتقبل الى الله أن يؤيدك فى كل الاحوال يا حبيبى مع تمنع  
بعد ازانك اين اسناد بدست آمد ودانسته شد كه ترجمه الواح  
بهاء الله از قبيل اشراقات و بشارات مع ترجمه الواح عبدالبهاء در فلسفه  
اجتماع ومصالح شرق وغرب جهتي كذبت . تالستوى ارسال شده و مرسل  
آن شناخته شد كه جزان سامى فرانسوى الاصل شامى المسكن بوده حال  
مضايقه نيست در اينكه بعضى از مستوعبات را در حق آن فيلسوف بنكاريم



تصویر فیلسوف کبیر روسی کنت تالستوی

یکی از خانمهای محترم روسی که بسوریه سفر کرده و حضور  
 عبدالبهاء مشرف شده و جذبۀ غریب یافته و کتابی بعنوان تیار  
 در تاریخ باب و قرۃ العین نوشته و آنرا عملاً در باد کوبه و نقاط دیگر  
 نمایش داده حکایت میکند که در مسکو با کنت تالستوی مقابله کرده  
 افکاری چند در فلسفۀ اجتماع مبادله نموده رشته کلام را با سر بهائی  
 رسانیدم \* در اینوقت آنشخص جلیل را درحالتی از حیرت و سرور  
 یافتیم و او گفت که امر بهائی دارای فلسفۀ عظیمی است و بزرگتر  
 از اینها است که حتی اتباع آن تصور کرده اند \* این واضح است که آفات  
 اجتماعی و بلیات بشریه حاکی از تعصبات جذبیہ و دینیہ و وطنیہ است  
 و مبادی بهائیہ بهترین سر مشق است برای برداشتن تعصبات و بعلاوه  
 پایه امر بهائی بر احساس بیت العدل است و بیت العدل را اختیار داده

شده که در فروع دینیه مطابق مقتضیات زمان تصرف نماید و حل و عقد کند و تمیز دهد پس تصرفات فقهیه که میتواند اغراض شخصیه عاده دینی را تنفیذ کند در این امر مرتفع شده و هرگز اشخاص را راه نخواهد داد که دین را وسیله دینار و اجرای افکار شخصی سازند و نیز احکام آن مطابق روح این عصر و مقتضیات زمان است از قبیل تعلیم اجباری و تساوی آن بر بنات و بنین و تساوی ارث و حقوق رجال و نساء و دستور بر صلاح عمومی و تاسیس محکمه کبری بین المللی و وحدت لسان و جنس و کثیر من امثالها و چون حیات اجتماعی بدون یک قانون مذهبی ناقص است لهذا باید این قوانین بهائی را تنفیذ نمود و وحدت حقیقی را که امر بهائی در نظر گرفته منظور داشت و دین بهائی را دین عمومی و مذهب امروزه دنیا شناخت اما امروزه هنوز این دین مثل طفل تازه تولد است و بجای محتاج بشیر و اغذیه ملاحظه است تا بحد رشد رسد شاید صد سال دیگر این طفل رضیع بلوغ رسد و خود را باهل عالم معرفی کند و سعادت بشر در ترک تعصبات رخ نماید و صاحبان ادیان دست از دامن ملا و کشیش بردارند و خودشان مقصود از دیانت را بشناسند و جوهر مقصود را گرفته از حشو و زوائدی که علماء برای منفعت خود بادیان بسته اند گذشته در مهد علم و راحت بیارمند (انتهی)

از این قبیل کلیات نقل از قول آن حکیم عظیم و فیلسوف کریم بسیار است که مراعاة للاختصار همین مقدار قناعت کرده به موضوع خویش بر میگردیم و میگوئیم بدون شبهه اکثر دانشمندان روسیه تعالیم بهائیه را مفید دانسته در هیچ مقام منع و ایذائی وارد نپردند بلکه همه جا کلمه خیر گفتند و مساعدت بر نشر این امر نمودند و بهترین دلیل بر این مقصد همین است که بر ما ایشانرا اجازه بر تاسیس مدرسه و مشرق الاذکار دادند و مساعدت نمودند و مقصود از مساعدت

نه مساعدت مادی است بلکه مساعدت در اجرای عمل است که نه تنها از دولت تزاری ممانعت بعمل نمی آید بلکه مساعدت و تشویق میشد \* و نه تنها کارکنان استبداد با بهائیان مساعد بودند بلکه احرار و آزادی خواهان بیشتر و بهتر استجسان میکردند زیرا دانسته و میدانند که بهائیان اگر هیچ فائده دیگری نداشته باشند دو قاعده از وجودشان عاید است - یکی خرق موهوم که خرافات هزار ساله ارباب ادیان را از همان طریق دیانت با راهنی کتب سماویه میتوانند رفع کنند و یا تخفیف دهند و این واضح است که امراض دینیّه باید بادویه دینیّه مرتفع گردد و از راه دیگر ولو بظاهر مردم مغلوب و ساکت شوند اما ریشه آن امراض از قابضان کنده نشده بعد از چندی عود خواهد کرد \* و فائده دیگر خدمت معارف است که بهائیان در هر جا هستند تمام همت بر تأسیس مدارس و تعمیم معارف اقدام دارند و بقدر مقدور میکوشند تا طفلی

تربیت شود \* یا جمله پس از چند سال مشرق الاذکار عشق آباد

بایان رسید و اگر چه بهائیان عشق آباد دو چار مشکلات

اقتصادی شدند خصوصاً در سالهای محاربه عمومی که

همتی ایشان بر بادی شد ولی از مبادی

خود نیک گذشته استقامت کردند و در همان

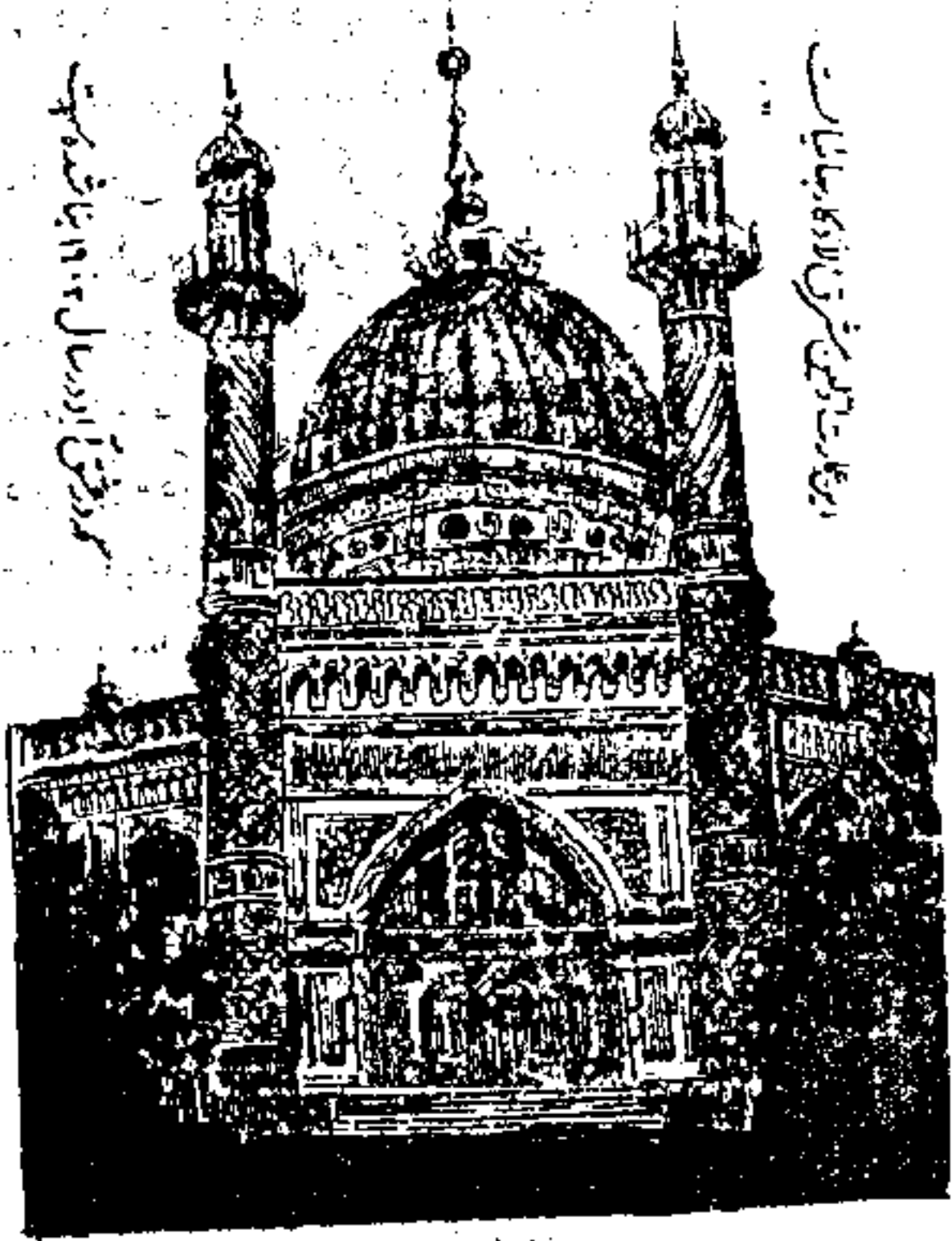
سالهای مضیق راحت نشستند

تا اوقاص مشرق الاذکار را تکمیل

کردند \*

ویر عمارت اولیٰ مشرق الاذکار جانیاباد

مردمشق آباد سال ۱۹۰۳ بنا شد کہبت



عکس مشرق الاذکار عشق آباد

### مدارس بهائیه

بعد از آنکه مدرسه و مشرق الاذکار در عشق آباد بنیاد شد اولین نقطه‌ئی که در تاسیس مدرسه باجبای عشق آباد تاسی کردند احبای طهران بودند که در سنه (۱۳۲۱) بتاسیس مدرسه تربیت اقدام نمودند و در آن وقت دائره معارف ایران بسیار تنگ و مدارس جدیده قلیل الوجود بلکه هیچ نبود الا در طهران که دار الفنون دولتی و دوسه مدارس دیگر موجود بود و در سایر بلاد مدارس منحصر بود بمدارس دینی که فقط علوم صرف و نحو و کلام و فقه و اصول تدریس میشد و اهالی ایران بقدری از علوم نافعہ دور بودند که چون نام مدارس جدیده میشنیدند نوعی از کفر مینداشتند و حتی کسانی که بسبب تنویر فکر میل بتاسیس مدارس داشتند بنام بابی و بهائی متهم میشدند و مکرر شنیده میشد که فلان آخوند گفته است که آنها که میخواهند مدارس تشکیل کنند و بجای فقه و اصول ریاضیات و جغرافیا تدریس نمایند آنها بابی و بابی دینند و میخواهند اطفال مردم را بابی کنند. در این صورت معلوم است که در همچو محیط تاریک و موقوف باریک چقدر مشکل بود تشکیل مدارس از برای بهائیان که منفور ملت و دوات بودند. باوجود این تاسیس مدرسه تربیت نمودند و هر زحمت و مشقتی را متحمل شدند و مضارف کثیره کردند و دسائس مدعیان خود را مقاومت نمودند و چون مدرسه بنین کاملاً تاسیس و ترویج شد در تهیه تربیت بنات برآمده مدرسه تربیت البنات افتتاح دادند و پس از چندی معلمه از امریکا طلبیدند. اولین معلمه‌ئی که از امریک بایران آمد بامر حضرت عبدالبهاء (مس کاپیس) بود و او دختری بود بسن بیست و دوسه سالگی که در سنه (۱۳۲۹) از امریک حرکت کرده بعد از تشریف بحضور عبدالبهاء مأمور ایران شده این بنده در همان وقت او را در بادکوبه ملاقات کرد در حالتیکه فارسی

نمیدانست ولی بعد از ورود بایران بانك زمانی زبان فارسی تعلیم گرفت بطوری که اذیبانه ضحبت میکرد و بسیاری از ملکات فاضله در او بود. بالجملة آن محترمه در مدت نه سال در طهران هر مشقتی را تحمل کرد تا مدرسه تربیت البنات را ترقی داد و عده متعلمات را چهار صد نفر و کسری بالغ کرد و در سنه (۱۳۳۸) بمرض تیفوس از این جهالت در گذشت و بهائیان بطوری خیلی مجلل جنازه او را حرکت دادند و در جرائد ذکر خدمات او مذکور شد و در باغ ورقائیه که بعداً آنرا خواهیم شناخت مدفون گشت \*

### مدرسه همدان و کاشان \*

بعد از مدرسه تربیت مدرسه بی در همدان تشکیل شد بنام مدرسه تأیید و برای آن مدرسه نیز زحمات بیشتر وارد شد و همه را بهائیان همدان تحمل کردند و چندی نگذشت که دایره را وسیعتر کرده مدرسه موهبت برای بنات تأسیس نمودند و سوم نقطه بی که مدرسه تأسیس شد کاشان بود که بنام مدرسه (وحدت بشر) در سنه (۱۳۲۷) تأسیس شد. اما از روزی که این مدارس تأسیس شد تا حال که متجاوز از بیست سال است همه ساله مشکلات برای بهائیان پیش آمده از بلوی و ضوضاء و کرار آ علماء در هر يك از این شهرها خواسته اند این مدارس را ببندند بلکه بهائیان را بجرم نشر معارف قتل و غارت کنند و در هر مرتبه در هر يك از آن بلاد چه زحمانی که متوجه حکومت شده در اطفای آتش فساد و چه مشقاتی که بهائیان تحمل کرده اند تا فتنه خاموش شده و باز سال دیگر ماده عود کرده و قضیه اعاده شده. این قضیه مدارس بهترین شهادت بر اینست که تعرض اهل ایران نسبت بهائیان هیچوجه اساس و پایه ندارد و جز عصیبت جاهلیه و یا سوء تفاهمی که منبعت از بی علمی است علت دیگر نداشته و ندارد. زیرا اگر تصور



شود که يك چیزهایی در عقاید این حزب است که مخالف هیئت جامعه است آن تصور صرف و هم است و آنچه معلوم است معارف دوستی این طایفه است که از مال خود صرف کرده مدارس تأسیس نموده اطفال خود و دیگران را تربیت مینمایند \* اگر مدعیان ایشان بونی از تمدن و حقیقت خواهی بمشاهیشان خورده بود بایست از این کار ممنون باشند که در، وقتی که هنوز دولت موفق بانشاء مدارس نشده بود این حزب ضعیف که در اقلیت واقع بوده و در چنگ هزاران مردمان شریر خرنحوار مبتلا و از هر جهت بامال اغراض مردم شده مسلوب الحقوق و مهدور الدم و منسوب المال گشته باز از خیرخواهی خود نگذشته تا آخرین درجه قوت خود را صرف انشاء مدارس و تربیت اطفال نموده و مینمایند \* خصوصاً بعد از آنکه دولت ایران موفق بر تأسیس مدارس شد و اراده تعمیم معارف فرمود پروگرام کلیه مدارس که از طرف وزیر معارف نشر شد بهائیان هم بمیل خود بدون اینکه کشمکش لازم باشد ترتیب مدارس خود را در تحت این پروگرام قرار داده ذرهئی از قانون عمومی تجاوز نکرده و نمیکند \* باوجود این هر روز جاهلان عالم بیا تحریک فساد نموده و عوام کاهوام ابراز عناد کرده مردم تهمتی زده اند و هر نفس اذیتی کرده اند و پیوسته انتشار داده اند که این مدارس مذهبی میدهند و اطفال را باپی میکنند و باین واسطه سالی و ماهی نگذشته که يك مشکلاتی متوجه حکومت نشود و يك مشقاتی رو باین حزب نگذارد \* و در این مدت بیست سال همواره مدارکار بر این قرار بوده ولی انصافاً در این سنین اخیر در دوره مشروطیت زمام داران امور در این خصوص از مسامحت کوتاهی نکرده و راضی بر تخریب معارف و مدارس نشده اند \* امید است رفتار رؤساء بر مشق عامه شود و متدرجاً افکار عتیقه که از ملاهای مستبد در مغز مردم جای گیر شده رو بزوال گذارد و زلال معارف و معارف جوئی در جو پیار

افکار جاری و جاری گردیده که معارف روح ملت است ملتی که معارف ندارد هیچ ندارد و از واجبات مملکت است که در ساخت خود همه احزاب را پرورد و معارف هیچ حزبی را مانع از انتشار نگردد تاچه رسد بحزبی که تابع معارف عمومی باشند و اگر هم اختلاف عقیده می هست آنها در قلوب خودشان و مجالس خصوصی ایشان است دخلی بمدارس و مکاتب ندارد \* باری بمدارس دیگر هم اخیراً در قزوین و بار فروش و سایر نقاط تشکیل شده که شرح تاریخ و تأسیس آنرا بمؤرخین آتی میگذاریم و در اینجا بهمان ذکر فقط قناعت میکنیم \*

(بیت بغداد)

دیگر از اینیه و شعائر و تأسیسات امریه در دوره میثاق بیت بغداد است \* از وقتی که حضرت بهاء الله را از بغداد حرکت دادند تا سنه (۱۳۳۹) که بیت مبارک تعمیر شد شصت سال تمام طول کشید و در اینمدت آن بیت مبارک بدست وکلایی از اجداد بود که بوکالت حضرت بهاء الله و عبدالبهاء آنرا نگاهداری میکردند ولی نتوانستند که آنرا تعمیر نمایند و اخیراً بدرجه می رسیده بود که نزدیک بود بکلی خراب شود و هیئت اولیه آن که خیلی لازم است بر قرار باشد از میان برود و عدم تعمیر برای آن بود که شیعیان اطراف بیت بسیار متمصب و همیشه در صدد اذیت بوده هستند \* و آقا محمد حسین وکیل کراراً بمکاسفر کرد و شرح مشکلات بیت را عرض کرد و باز دستورانی بر نگاهداری آن دادند و مراجعت کرد تا در سنه (۱۳۳۸) که تغییرات کلی در عراق عرب از جهت اوضاع مملکتی بظهور رسیده بود حضرت عبدالبهاء بتعمیر آن فرمان دادند و حاجی محمود فصیحی چنانکه قبلاً اشاره کردیم مشغول شد \* قبل از این میادرت مرحوم آقامیرزا مهدی رشتی که در عشق آباد و کلکته تجارت داشت هوای

این کار بر سرش افتاد و اجازه از حضرت عبدالبهاء صادر کرد و مبلغانی از مال خود برای آن اختصاص داد و مبلغانی هم اعانه جات جمع شد ولی موقع مناسب نبود و اشتغال بآن امکان نیافت و در سالهای آخر حرب عمومی آقا میرزا مهدی مرحوم شد و انجام این عمل بدست حاجی محمود مقدر بود و مقرر شد و میرزا محمد خان تبریزی که جوان روحانی و از مبلغین امروزه اصرار است بکمک و مساعدت او مامور شد و حتی وکالت رسمی از اثر قلم مبارک خود عبدالبهاء گرفته در بغداد مقیم شد تا تعمیر آن انجام یافت و مقصود از تعمیر تعمیر اساسی است که بیت را از پایه برداشته بطرزی خیلی متین و مستحکم ساختند ولی بهمان نقشه سابقه و در طی اشتغال دوچار هرگونه مشکلی شدند زیرا شیعیان بغداد و کافران قیام بر ضدیت نمودند و دعاوی باطله تراشیدند جمعی شاهد شدند که این خانه ملک فلان است و بعضی قاضی شده حکم دادند که اینجا راجع بهمین است و حضرت عبدالبهاء مشقات بسیار تحمل فرمودند و بوزرای عراق عرب تلگراف فرمودند و آنها مهیا امکان مساعدت کردند چه که بخوبی میدانستند که این دسیسه ها از طرف شیعه منبث از عصبیت صرف است و مقصودشان مردم آزاری است و تادرجهائی موفق برحل قضیه شدند ولی تا این ساعت هنوز این مطلب چنانکه باید تصفیه نشده است تا بعد چه شود امامانای مشرق الاذکار در شیکاگوی امریکا که از اینیه میشاقیه شمرده میشود در طی مقالات آتیه شناخته خواهد شد و دانسته خواهد شد که چگونه اولین سنک بنای آن در طی سفر حضرت عبدالبهاء با امریکا بدست خود آن حضرت گذاشته شده و نیز بیت مبارک نقطه اولی را در شیراز حضرت عبدالبهاء بتوسط افغان تعمیر فرمودند اما مشکلات آنجا مانع بود که از بنیان تغییر یابد و اساساً تعمیر شود و بنای محکم ابدی تشکیل یابد فقط مرمتی فرموده اند که از خرابی مصون ماند تا موقع مناسب و اذا.

اراد الله شيئاً هياً اسبابه

اکنون این وصل را خاتمه داده بوصل چهارم شروع مینمائیم و طبعاً بایستی برای ذکر حوادث تاریخیه دوباره بقیهتری برگردیم و از ابتدای صعود بهاء الله و ز ما مداری عبدالبهاء ببینیم بر بهائیان ایران چه واقع شد و کیفیت شهادت شهداء و قیام مبلغین و حالت روحیه احباب و اوضاع مملکت و تعرضات شیعیان در هر موقع و مقام بقدر مقدور تا آن اندازه که تحصیل آن برای ما ممکن شده بنگاریم تا آنکه حق تاریخ در هر مقام علی ما هو علیه ادا شده باشد و من الله التوفیق  
در حوادث دوره حضرت عبدالبهاء و ذکر کبار احباء و آن بر دو قسم است قسم اول در ذکر شهداء و مضطهدین و قسم دوم در ذکر ادبا و مبلغین است \*

قبل از آنکه داخل شویم در ذکر شهداء و مضطهدین دوره میثاق باید بدانیم که هنگام صعود حضرت بهاء الله بعضی از کبار احباء در حبس ناصرالدین شاه بودند مثل حاجی آخوند ایادی و حاجی امین و ابن ابهر که در جزء اول شرح حبس ایشان و عکس آنها بازنجیر درج شد \* اما همین که خبر صعود مقصود را در تحت سلاسل و اغلال شنیدند حالتی بآنها دست داد که بمراتب از صعوبت حبس و زنجیر شدیدتر بود و تا مدتی شب و روز بسوز و گداز و گریه و زاری مشغول و دل از حیات بریده بودند \* تنها امری که سبب تسلیت قلب ایشان شد خلافت حضرت عبدالبهاء بود که چون شنیدند که آن وجود مسعود از طرف حضرت مقصود منصوب شده قلوبشان یارمید و جز نشان بسرور مبدل گردید چه که حضرتش را قبلاً زیارت کرده حسن ظنی کامل حاصل کرده بودند \* اما حضرت عبدالبهاء چون خامه حل و عقد را بدست گرفتند مضطهدین را تسلیت دادند و وعده نجات و ملاقات فرمودند \* و چندی نگذشت که ناصرالدین شاه آن ستم دیدگان را

مراخص کرد و هریک بانديك فاصله فی حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شدند و زخم فراق محبوب عشاق را بوصول مرکز میثاق التیام دادند و بعد از مراجعت همه مصائب را فراموش کرده بیش از پیش بجوش و خروش آمدند و باسر تبلیغ و ترویج پرداختند \* اما اولین شهیدی که در دوره میثاق قدم بمیدان شهادت نهاد آقا محمد رضا یزدی محمد آبادی بود \*

### آقا محمد رضا محمد آبادی

این شخص جوانی بود در کمال روحانیت و بزور خط و انشاء و قریحه ادبی آراسته يك فرد از اشعار او را که در نظر دارم این است (فرد) این طرفه قصه ایست که افسوس میخوریم \* ما از برای خلتی و خلقتی برای ما تمام قبیله و فامیل او در محمد آباد و فرسخی یزد بهائی بودند و او بر همه رئیس بود بلکه بر وراثت اجدادی ریاست قریه را دارا و غالباً ضابط یعنی نائب الحکومه قریه بود \* اما رقیبی داشت از سادات شریز اسمش حاجی سید جواد جمال که همواره طالب بود که آقا محمد رضا را شکستی فراهم شود شاید در شکست او درستی کار خودش رخ گشاید \* تا آنکه آقا محمد رضا با اسم بابی مشهور شد لهذا حاجی سید جواد مزبور را بهانه بدست آمد و کمر را محکم بر قتل واضع جلال او بست و حکم قتل وی را مرا از بعضی از مجتهدین مرثشی بی دین گرفت \* و چون آقا محمد رضا غالباً در خود یزد حجره تجارت و منزل داشت و اخیراً بایکی از محترمین یزد در تهیه وصلت بود پس در شبی که قرار بود زفاف کند ورقه های دعوت برای اشراف بلد نوشته بود در چنینیکه از حمام بیرون آمده بمنزل میرفت سید جواد مذکور سه نفر از سادات شریز را باهم همدست کرده بر سر راه حمام فرستاد و آنها در راه باور رسیده بر او شلیک کردند و باتیرهای شش لول کار وی را

ساخته فرار نمودند \* اما در این قضیه نظر بر رابطه آقا محمد رضا با حکومت  
 و اهمیت مقام او و خود سری سادات شریر در قتل او مسئله بسهولت  
 نگذشت بلکه میرزا محمد وزیر مساعدت کرده با اصفهان و طهران  
 مخاره کرده و اجازه مجازات یافته در صدد گرفتن قاتلین بر آمدند  
 و بالاخره سید باقر رئیس قاتلین را که در چاه آبی مخفی شده بود گرفتند  
 و در همان موضع که آقا محمد رضا را کشته بود او را کشتند و خانم  
 حاجی سید جواد را که مؤسس بود در محمد آباد خراب کردند و خود  
 حاجی سید جواد با اقرارش متواری شدند و شهادت آقا محمد رضا  
 در روز دوم ذیحجه ( ۱۳۱۰ ) واقع شد و در آنوقت نوزده ماه و چیزی  
 از صعود حضرت بهاء الله گذشته بود و او اولین شهید دوره  
 میثاق است \*

### آقا میرزا ورقاء و روح الله

یکی از مبلغین کامل که دارای کمال و جمال و قریحه غرا بود و در  
 نظم و نثر و انشا قلیس العدیل میرزا ورقاء بود \* نام اصلی او میرزا  
 علی محمد است و او فرزند آقا شیخ مهدی یزدی است که از فضلا و نجباء  
 آن بلد محسوب بود \* مرحوم حاجی محمد طاهر قندهاری که از تجار  
 محترم و در بهائیت مسلم بود مکرر برای نگارنده حکایت کرد که چون  
 میرزا علی محمد از خامه حضرت بهاء الله ورقاء ( بلبل ) ملقب شد پایه  
 تقریر و عرفان و شعر و بیانش بالا گرفت و چنان منجذب بود که در  
 هیچ مجلس دقیقه ای ساکت و آرام نبود چون در یاد رجوش و خروش  
 بود و با محمد رضای شهید محمد آبادی و خود حاجی محمد طاهر مجالس  
 خاص داشته و انجمن برای تبادل افکار و امتحان قریحه و طرح مطالع  
 شعریه فراهم میکردند \* چون اشتغال او بادی اشعارش گشت از هر  
 جهت تعرضات متوجه وی شد تا در سنه ( ۱۳۰۱ ) در موقعی که جمعی

از کبار احباب در طهران در حبس نایب السلطنه بودند و آن قضیه چنانکه قبلاً ذکر شد در سال هزار و سیصد شروع شد و در سیصد و یک بعد از نوزده ماه خاتمه یافت و احباب از حبس مستخلص شدند در اواخر حبس آنها قضیه‌ای در یزد برای میرزا ورقا رخ داد که منتهی بجلب وی شد باصفهان و مدتی در اصفهان در حبس ظل السلطان بسر برد \* و در آن اوقات اسفندیار خان بختیاری نیز در حبس ظل السلطان بود و میرزا ورقا در حبس با او صحبت کرد و او را از مبادی امریهائی آگاه ساخت \* نیز همیون نور محمد خان مشهور میگفت که حتی مبلغ زندان طلید تامبادی و ادله را کاملاً بر رئیس محترم بختیاری تفهیم نمایند و آن مبلغ حاجی میرزا حیدر علی معروف بود : اینها بما میفهماند که اشخاصی از قبیل میرزا ورقا درجه درجه از یقین بوده‌اند و چگونه نشر امر را پیش از حیات خویش اهمیت میداده‌اند \* خلاصه بعد از چندی از آن حبس پر برکت نجات یافت و پیش از پیش بنشر معتقدات خویش کوشیده بهر بوم و بر و انلیم و کشور سفر نمود و در موقع حبس اصفهان پسرش روح الله که آخر باخودش شهید شد شیر خواره بوده بالجملة یازده سال و چیزی بعد از آن مقدمه در حیات بود و دقیقه‌ای خاموش نشست و چون صعود بهاء الله واقع شد با پسرش روح الله بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف شدند و میرزا ورقا شعله و انجذابش پیش از پیش شد و از اشعارش دانسته میشود که او کمتر تأملی در سرگزیت و سیادت عبدالبهاء نداشته حضرتش را همان حقیقت بهاء الله شناخته و هر دورا مظهر یک حقیقت دانسته چنانکه میگوید \*

شاهی اگر نمائی و گر بندگی کنی

بر عرش هر مقام جدا میشناسمت

گر خود صمد و گر صنمی میپرستمت

در هر لباس و قص و ردا میشناسمت

بالجمله لسان ناطقه اش گویا بود تا موقع قتل ناصر الدین شاه که او  
در حبس بود و از دست حاجب الدوله باروح الله هردو جام شهادت  
نوشتیدند و شرح قضیه از این قرار است

میرزا ورقا را چهار پسر بود اول میرزا عزیز الله دوم میرزا روح الله  
سوم میرزا ولی الله چهارم میرزا بدیع الله دو نفر از آنها و هما میرزا  
ولی الله و میرزا بدیع الله در تبریز در نزد مادر وجد مادریشان میرزا  
عبد الله خان شهیر بودند و دو نفر دیگر و هما میرزا عزیز الله و میرزا  
روح الله در این سنین اخیره با پدرشان در مهاجرت و مسافرت بودند  
اخیراً جناب میرزا ورقا چندی در زنجان اقامت کرد و میرزا عزیز الله را  
تقریباً ششماه قبل از گرفتاری خود بطهران فرستاد برای تحصیل و تعلم  
و خود با میرزا روح الله در زنجان بود تا آنکه در زنجان شهرتش از حد  
گذشت و شهر مستعد فتنه و بلوا گشت پس میرزا ورقا با فرزندش  
از شهر حرکت کرده عازم طهران شدند \* اهالی از علاء الدوله حاکم  
درخواست کردند که آنها را گرفته حبس نماید و علاء الدوله نیز این  
تقاضا را پذیرفته هر دو را در يك منزلی زنجان گرفته بشهر عودت  
دادند و در زنجان حبس کرده در صدد دیگران برآمدند و چون میرزا  
حسین زنجان و حاجی ایمان بقیه لاسیف از همه مشهورتر بودند

لهذا آنها را هم گرفته بالاخره امر صادر شد که ایشان را

بطهران بفرستند \* پس ایشانرا بطهران فرستاده در

حبس ناصر الدین شاه ماندند و آنسال سال

(۱۳۱۳) بود و سال پنجاهم از سلطنت

ناصر الدین شاه \* و این است تصویر

میرزا ورقا روح الله در

حبس طهران





و چنانکه همه مؤرخین و مطلقین بل عامه اهل ایران آگاهند  
 در آن اوقات شور و سرور غربی بر سر ناصرالدین شاه بود که ایام  
 سلطنت او پنجاه سال رسیده لهذا سکه ذوالقرنینی زد و اسباب جشن  
 فراهم کرد و بناء بود در همه مملکت چنان جشنی برپا شود که نظیر آن  
 دیده نشده باشد که تا گاه آزادی طلبان دست از آستین بر آورده آن  
 جشن را بتمام مبدل کردند \* چنانکه بر همه معلوم است میرزا رضای  
 کرمانی سرید سید جمال افغانی که مکرر بحبس ناصرالدین شاه رفته بود  
 و صدماتی از ارباب استبداد کشیده بود گاهی متهم بیابی شده و وقتی  
 مشهور با آزادی خواهی گشته همواره وقت مساعد میطلبید که آن  
 ریشه استبداد را بنیاد بر اندازد و اهل ایران را آزاد سازد در این موقع  
 که شاه مقدمات جشن ذوالقرنینی خود را فراهم میکرد میرزا رضا  
 کرمانی بر قتل او بست زیرا میدید که یکقرن استبداد و ستم و بیداد  
 برای اهل ایران بس است بالجمله در حرم عبد العظیم بیک تیر شش لول

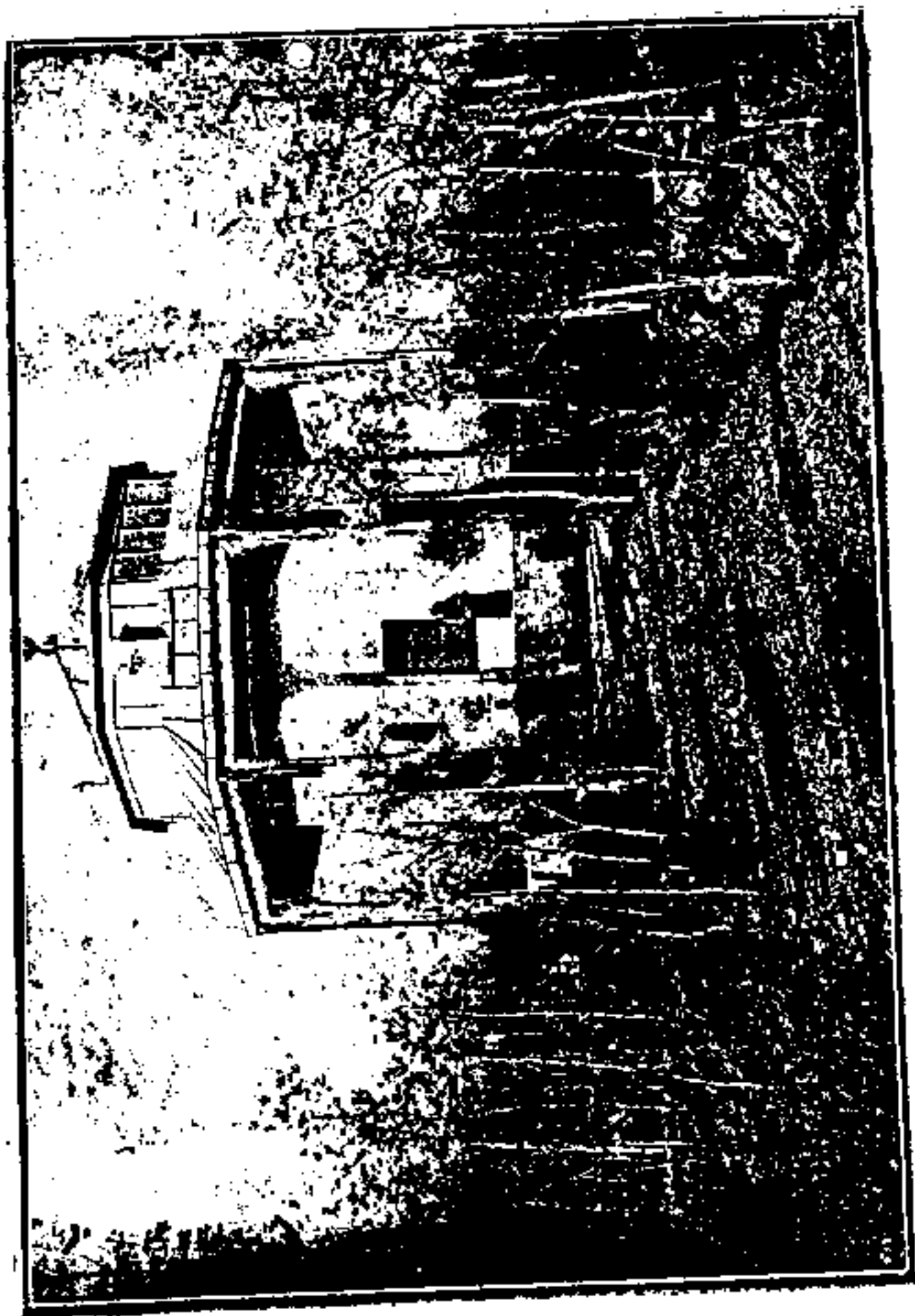
کار او را ساخت و بقدری مقتدرانه و با قوت قلب این کار را انجام داد که تیرا من دون لغزش دست بر قلب سلطان زده فی الحین بحیات او خاتمه داد \* (۱) در این وقت قیامت عظمی برخواست بقول شاعر ( گل بود بسیره نیز آراسته شد ) طایفه بهائی منفور مات که بودند مشهور بشاه کشی هم بودند به سبب آنچه را که در ابتدای سلطنت ناصر الدین شاه رخ داده بود از قضیه تیر خوردن او و نیز با آزادی خواهی معروف بودند و اگر شخص دیگری هم تنقیدی بر استبداد میکرد فوراً نسبت بایست و بهائیت باور داده میشد و چه بسیار از احرار که باین قسم متهم و مضطهد گشتند و نیز بسیاری از بهائیان من دون مقصد مذهبی فقط برای آزادی خرابی کشته شدند و جان و مالشان دستخوش آمال ناصر الدین شاه و اطرافیان او شد و قتل بانی و بهائی بهترین وسیله بود برای شاه که آزادی خواهان را سرعوب نماید و مردم بفهماند که هر کس شکوه می کند از شاه دارد مقصودش ترویج دین بانی است و فی الحقیقه باین وسیله و تدبیر مدتی ثوره ایران را عقب انداخت \*

خلاصه در این موقع که شاه کشته شد از جمیع جهات مخاطرات متوجه بهائیان شد و جمیع مردم از اعالی و ادانی یقین داشتند که میرزا رضا بانی است و شاه از دست بایها کشته شده و در کل بلاد مستعد بلوا و ضوضا شدند فقط چیزی که مقصد مدعیان را عقب انداخت دو چیز بود یکی آنکه اسم شاه کشتن اسم مهیبی بود و مردم بزودی جرئت نداشتند که دست بکاری بزنند دیگر آنکه مظفر الدین شاه سلطان جدید بقدر پدرش مستبد نبود و در همان اول کار سفارشات لازم میرزا علی اصغر خان اتابک نمود و او هم در نگاهداری مملکت کفایتی روز داد و قضیه بانی کشی عمومیت پیدا نکرد \* باری بر تویم بر سر

(۱) صورت میرزا رضا کرمانی در ضمن عکس گروپ محبوسین

حادثه قتل میرزا ورفاء بعد از حدوث قتل شاه حاجب الدوله که شخص  
 مستبد ظالم و آدم بد اخلاقی بود و بی نهایت بحالات مستبدانه شاه  
 علاقه مند بود خود سرانه بزندان آمده در صدد قتل جناب مسیرزا  
 ورفاء و سایرین برآمد \* در آنحال ورفاء و سایر محبوسین از قضیه قتل  
 شاه بی خبر بودند که حاجب الدوله میرزا ورفاء را مخاطب کرده گفت  
 ( آخر کار خود را کردید ) ورفاء متعیرانه میگوید چه کرده ایم حاجب  
 میگوید شاه را کشتید آنوقت میرزا ورفاء و محبوسین دیگر میفهمند که  
 شاه مقتول شده و میبینند هیچ جوابی در حاجب الدوله مؤثر نیست  
 لذا سکوت میکنند و حاجب الدوله متعیرانه پیش آمده بدست خود  
 خنجر بر تنشکم میرزا ورفاء میزند و فشار داده تا فیضه خنجر را بر شکم  
 وی فرو کرده آنرا تاب میدهد و میگوید ها میرزا ورفاء حالا چه طوری  
 میفرماید بسیار خوب و بر زمین میافتد و در تمام این احوال میرزا  
 روح الله حاضر بوده و شهادت پدر را مشاهده میکرده و چنانکه دانسته  
 شد سن او بین دوازده و سیزده بوده ولی حاجی ایمان و میرزا حسین  
 زنجانی را عقب مقتل در يك دالانی نگاهداشته بودند که بعد از  
 قتل ورفاء بقتل آنها پردازند \* خلاصه چون کار ورفاء ساخته شد  
 بروح الله پرداختند او را تکلیف بر تبری کردند و او ابا از تبری  
 نموده الحاق پدر را ارزو میکند و حاجب الدوله را غضب بر غضب  
 افزوده امر میکند باطناب او را مخنوق سازند چون طناب  
 بگردن آن طفل معصوم افکنند و تاب دادند اندام وی از حرکت  
 افتاده او را رها کردند پس از دقیقه ئی چند آن طفل بحال آمده از جا  
 حرکت کرد و کاملاً آثار حیات در او ظاهر شد و حتی بر پای خود قیام  
 کرده بایستاد حاجب الدوله بار دیگر او را تکلیف کرد که دیدی  
 و چشیدی طعم عذاب قتل را اکنون تبری کن تا تورا رها کنم بازا باه  
 از تبری نموده تمنای قتل و شهادت مینماید و این دفعه باصر حاجب الدوله

کار او را ساختند ولی فی الفور حال حاجب دیگر گون شد بطوری که نتوانست بقتل سایرین اقدام نماید و آنها را زندان برگردانیدند و بعداً اسباب مجازاتشان فراهم شد \* اما سه پسر دیگر ورقا کوچکی که بدیع الله بود در تبریز مرحوم شد و بزرگی که میرزا عزیز الله خان است بعد از پدر در امور روحانی و جسمانی هردو ترقی کرده مدتی مترجم در بانک روس بود و اینک مستقل در کار خود است و میرزا ولی الله خان هم بهمت برادر بزرگ تحصیلات خود را تکمیل کرده اینک در سفارت عثمانی در طهران منشی اول است \* اما جسد ورقا و روح الله را پس از مدتی بوسائل خفیه بتوسط مأمورین حبس و غلامان شاهی پیدا کردند و میرزا عزیز الله خان آنرا از آن مکان نقل نموده در باغ ملکعی خود که در بیرون طهران دارد در بقعه‌ئی که در آنباغ است مدفون ساخته بوقائمه موسوم ساخت \* و نیز جسد ملاعلیجان شهید مازندرانی در آنجا دفن است \* و ملاعلیجان یکی از علمای حدود مازندران بوده در ماه فروردین ریاست داشت و بعد از اقبال باسر بهائی هرزجیتی را تحمل کرد تا در یکی از حوادث او را از مازندران گرفته بطهران آوردند و بتقدیری در راه او را اذیت کرده بودند که نیم جانی از او بطهران رسید و علماء حکم قتل او را نوشته حکومت مجری کرد و احباب جسد او را سر قبر آقا دفن کردند و اثری بر آن گذاشتند \* اما مسالین فهمیده: آنرا خراب کردند و هر روز توهین می نمودند پس میرزا حاجی در آنجا که قبلاً ذکرش در جزء اول گذشت آنرا از قبر برداشتند و در آورده نه ماه در منزل خود حفظ کرد و بالاخره عمیل آقا میرزا عزیز الله خان در آنجا دفن کردند و آن جسد نیز در ورقائمه مدفون شد



عكس وراقایه

اما اشعار میرزا ورقا اگر چه جمع و طبع نشده ولی اکثر غزلهای او در میان بهائیان معروف و متداول است. و چنانکه میرزا عزیز الله خان بیان کرده روح الله نیز با آن صغری صاحب قریحه آبداری بوده و اشعار بسیاری انشاد نموده بهترین اشعار او که حتی نمیتوان فهمید که از طفل سیزده ساله است این مشنوی است که چند فرد از آن ذیلا درج میشود و ناشر آن جناب میرزا عزیز الله خان ورقا است

جام می را ساقیا سر شار کن      طوردلرا از هیت بونار کن  
 ساغری درده ز صهنای الست      تاهوشی آم من مخمور مست  
 بردرم استاروم و هم کان      پریم براوج هفتم آهمان  
 بکدرم زین تیره دام آب و خاک      ره سپر کردم برو حستان بالک  
 وار هم زین ملک پر رنج و محن      ره نمایم سوی روحانی وطن  
 بشنوم از گلشن جان بوی دوست      باز کردم چون نسیم از کوی دوست

الی قوله

کی شود یارب که اندر کوی تو      جان فدایم عشق روی تو  
 خرم آن روزی که در میدان عشق      جاندم اندر ره جانان عشق  
 ای خوش آن حینی که گویم اشکار      وصف سلطان بهاء بر روی دار

و چون این اشعار مطول است ما را مجال ذکر تمام آن نیست هر کس بخواهد میتواند در خارج تحصیل نماید \*

### شهادای خمس تبت حیدری

بر اثر قتل ناصر الدین شاه تنها شهری که آشوب شد و رشته فساد منتهی بقتل پنج نفر از بهائیان بی گناه شد تبت حیدری بود \* و شرح این قضیه آنکه بعد از آنکه در بلاد انتشار یافت که بابیها شاه را کشته اند هر جا حاکم مقتدر دور اندیشی بود بی صبری نکرده مردم را اجازه بر شورش نداد تا چه امری از مرکز صادر شود و هر کجا آدم سبک مغزی حاکم بود زمام را بدست عوام داد و در ابتدا

و مردم و املاک و علاقه و مریدی امین و متدین بود و همیشه با ایالت خراسان  
 رابطه و آمد و شد داشت و با آنکه اجزاء حکومت میدانستند که او  
 بهائی است همیشه وی را محترم میدانستند ولی علماء او را دشمن داشته  
 مایل بودند سند صحیحی بر بهائیت او بدست آید و در صدد قتل او  
 بر آیند \* اما حاجی محمد دوپسر داشت یکی از آن دو با پدرش در  
 عقیده مذهبی موافق و همراز بود و آن دیگری با مادرش همراه و دشمن  
 و از عقیده پدر در احترام و علت عمده در این مخالفت حسد و رقابت بود  
 چه که حاجی آن یک را دخالت در امور خود داده و مخصوصاً مزرعه  
 ده سرخ را که ملک شخصی او بود با آن پسر سپرده بود لهذا پسر دیگر  
 حسد ورزیده با مادرش همدست شد و نوشتهجات و کتب بهائیه را که  
 سند میشد بر بهائی بودن حاجی از جانپناه اش دزدیده نزد علماء بردند  
 و شاید هم در ابتداء تصور نمیکردند که کار بقتل حاجی منتهی شود  
 و مراد شان اظهار اسلامیت خود بود تا وارث شرعی حاجی شوند و دست  
 براد را از کار املاک کوتاه کنند ولی در هر حال این طمع و حرص  
 و حسد و عناد بادی فساد شد \* ملا شیر علی نامی باسید شیر که از طلاب  
 شیر بود شیرگیر شده و او طلب بقتل حاجی گشتند و مردم را تحریک  
 بر فساد نموده هر روز که حاجی از خیابان عبور میکرد بازاریان با آزار  
 او قیام کرده دشنام میدادند و گاهی سنگ بجان او میافکندند و وقتی  
 آب دهان بر او میانداختند \* در آن وقت صادرات ایران با امین الدوله  
 تنکابانی بود و او در اوائل سلطنت مظفر الدین شاه بصادرات رسید  
 و سیاستی بر خلاف سیاست میرزا علی اصغر خان اتابک اتخاذ کرده  
 بهتک و فتک و سفک ذمما تمام آزادی خواهی و با منم مذهب و غیره  
 خاتمه داده طریقه تمدن و آرامش و امنیت ملک و امثالها را پیشه کرد و میل  
 داشت که فی الحقیقه در مملکت عدالت جاری شود و دسائس از میان  
 برود \* خلاصه زمام حکومت خراسان نیز در دست شاهزاده

رکن الدوله بود و حاجی محمد اکثر روزها بر شاهزاده وارد میشد و چون  
 فتنه بروز کرد کراراً برکن الدوله گفت که امروز مردم چنین کردند و چنان  
 تعرض نمودند و قطعاً این حرکات منتهی بقتل من خواهد شد ولی  
 رکن الدوله اهمیت بآن نداده پاسخ میداد که کسی جرئت بر این کار نخواهد  
 کرد \* در آن وقت میرزا اسد الله اصفهانی بر آئی تبلیغ بخراسان رفته  
 و برادرش سر هنک در بساط ایالت مقامی شایان داشت روزی حاجی  
 زرد میرزا اسد الله اظهار کرد که هر قدر برکن الدوله تظلم کردم اعتناء  
 نکرد و عنقریب مراخواهند کشت اما من در کمال آرزو هستم که باین  
 مقام برسم فقط بشما خبر میدهم که من معادل یک تومان بفلان شخص  
 مقروضم اگر بفته اسری واقع شود این دین باید ادا کرد دیگر کاری  
 و گرفتاری ندارم محاسباتم صاف و خالص است و امورم مرتب \* اما  
 میرزا اسد الله و بهائیان دیگر هم چنانکه باید این کلمات را اساسی فرض  
 کنند نکرده محل بریم و هراس حاجی کردند \* روز دیگر که روز  
 هفدهم از شهر رمضان بود حاجی آمد از خیابان عبور کند ملا شیر علی  
 وسید شیر باو رسیده یکی باتیرشش لول او را زد و دیگری ظرف نفت  
 بر سر او ریخته آتش زد و چون شعله آتش بلند شد آن مظلوم بهیجان  
 آمده چند قدم دوید و عاقبت خود را در جوی آب خیابان افکند  
 و چون مردم او را از جوی بیرون کشیدند جان داده بود پس بنای  
 هرزگی و شناعت گذاشته آنچه لازمه رذالت بود از زدن سنگ و چوب  
 بر جسد مرده او و سایر حرکات وحشیانه مجری شد و بالاخره جسد  
 او را در محل نامناسبی مطروح نهاده رفتند و شبانه بهائیان نهانه باخوف  
 و هراس آن را برداشته در مزار قتلگاه در گودالی دفن کردند \* اما  
 رکن الدوله همان روز در صدد گرفتن قاتلین برآمد و قاتلین بحرم حضرت  
 رضا متحصن شده چون ایام رمضان و لیالی احیاء و موقع جوش  
 و خروش و عصیبت شیعیان بود رکن الدوله تعقیب نکرد تا بعد از



بیست و سیم که تلگرافات ا کیده از مرکز از طرف امین الدوله رسید  
 که قطعاً باید قاتلین مجازات شوند اگر چه منتهی بشکستن بست  
 و القاء مدافع باشد \* پس رکن الدوله شبانه حکم داد توپها را بیرون  
 کشیدند و سربازها را فشنگ دادند و صبح زود دست بکار زده بگرفتن  
 قاتلین و محرکین آنها پرداختند سینه شیر و ملا شیر علی را از اصل حرم  
 بیرون کشیدند در حالتیکه بر ضریح چسبیده بودند با چوب و تازیانه  
 دستشان را از ضریح جدا کرده از بست بیرون کشیده بدار الایاله  
 بردند و رکن الدوله فوری آنها را بچوب بست یکی در زیر چوب  
 سرد و دیگری نام و نشانش نماد گویا آنها بعد از چوب در حبس مرده  
 و یاشبانه کشته شده و جمعی از محرکین را گرفتند و من جمله دوسه نفر  
 از علمای مشهور بلد که معلوم شد محرک بوده اند از لباس علم هاری  
 کرده کلاه نماد بر سرشان نهاده بر استر سوار و از شهر اخراج کردند  
 و چون حدت حکومت باین حد رسید علماء و طلاب چنان ترسیدند  
 که کلا عمامه را ترک کرده تا چند روز مشهد خراسان را جنت  
 عدن نمودند بطوری که چشم احدی بعمامه ملا نیفتاد  
 چه اگر کسی بعمامه بیرون میشد سربازان او را  
 تعقیب میکردند و او عمامه را بزیر عبا گرفته  
 فرار میکرد تا آنکه پس از چند روز  
 رکن الدوله عفو عمومی داد و دوباره  
 ارباب عمامه لباس اصلی خود  
 برگشتند و خراسان بحال  
 اول برگشت \*



تصویر حاج محمد تبریزی

شاه و اتابك و در نفوس و لوا

بر احدی پوشیده نیست که مرحوم مظفر الدین شاه شخصاً سلیم و نیک فطرت و عدالت دوست بود ولی بهمان اندازه که رقت قلب او سبب سلامت نفس و عدالت دوستی شده بهمان اندازه هم اختیارات از دستش خارج شده حکم بدست این و آن میافتاد و افکارش خصیه او مجری نمیشد \* دواعی چند دست بدست هم داد و امین الدوله را صدر اعظم کرد و احرار و طبقاتی که در اقلیت بودند و در ادوار استبداد مورد ظلم و اضطهاد شده بودند از او راضی شدند ولی علماء و مستبدین چندان خوشنود نبودند و میرزا علی اصغر خان اتابك را دوستتر

میداشتند لهذا طولی نکشید که کار دوباره صورت اولیه را بخورد  
 گرفت و زمام امور بکف بیداد و دست استبداد میرزا علی اصغر خان  
 اتابک درآمد \* فقط چیزی که بود بعد از قتل ناصر الدین شاه اتابک  
 هم فی الجمله متذکر شده بود که نباید زیاد بهتک وقتک پرداخت و لهذا  
 در عین استبداد قدری ملایمت مینمود که شاید بساط ریاست او بیاید  
 تا آنکه مظفر الدین شاه با اتابک مسافر سفر اروپا شدند و بهائیان هم  
 کافی السابق قوس صعود و نزول پیموده گاهی دو چار قتل و غارت  
 میشدند و گاه در پناه حکام عدالتخواه راحت بودند \* اما حوادث  
 مذکوره در امریک و اروپا منتشر شده اهالی آن ممالک متحیر بودند  
 که این چه مملکتی است که بر سر او هام مذهبی و عصیبت دینی در این  
 قرن علوم و انوار و تمدن اهالی آن بجان هم افتاده چون گرک و پلنگ  
 یکدیگر را میدرند \* و این چه سلطنت و حکومتی است که بملاوه آنکه  
 جلوگیری و منع نمیکند خودش مروج احکام علماء گشته تنفیذ مینماید  
 پس در موقعی که شاه وارد پاریس شد دو نفر از بهائیان بخارجه یکی  
 مستر درینفوس مقیم پاریس و یکی ست لواء خام دکتور گتسنگر  
 امریکائی بر شاه و اتابک وارد شده بر بهائی بودن خود اقرار  
 کردند و اینکه ایران را برای آن دوست میدارند که مثل بهاء الله  
 شخص مصلح و سرپی بزرگی با تعالیم و مبادی مہمه از آنجا ظاهر شده  
 خلاصه بعد از اظهار این مطالب عرضه داشتند که ما خیلی متأثریم که  
 برادران ما را در ایران میکشند و متحیریم که چرا اعلیحضرت راضی  
 باین مظالم شده انتقام از ظالمین میکشند \* بعد از آن شرحی از اخلاق  
 بهائی میگویند که بهائی مفسد و مقنن و شاه کش و انقلابی نیست بلکه  
 بهائی مصلح و خیر خواه و مطیع اوامر حکومتی است در هر مملکتی که  
 ساکن باشد و البته باید شما چنین رعیت صادقی را بحفظ و حراست  
 فرمائید و ما جداً تقاضا میکنیم که نگذارید آن بی گناهان دستخوش

آمال و پامال اهواء مردمان شریر شوند \* چون شطری از این کلمات  
گفتند شاه و اتابك را حیرتی عظیم دست داد و مات و مبهوت شده  
از طرفی هم خالی از توهم و بیم نمانده زبان بگذرد خواهی گشودند و قول  
صریح دادند که بعد از این در حفظ و حراست آنها خراهم کوشید  
و اتابك با کمال ملامت جواب مساعد از زبان شاه تحویل میداد که کلام  
خامه یابد و آنها از حضور بیرون آیند و قلب سلطان بیارامد آن دو نفر  
هم مقصود را یافته بعد از گرفتن جواب بزودی مرخص شدند \*



صورت مست لواء امریکائی

اما تأثیری که بر این ملاقات مترتب شد این بود که اتابك دانست که  
بهائی در سایر ممالک هم وجود دارد بدرجه ای که در پاریس بی خوف

وخطر بر سلطان ورود کرده تظلم مینمایند. مظفر الدین شاه شخصاً هم  
 میل بتمرض نداشت اما اتابك بعد از سفر اروپا با بعضی از مبلغین  
 روبرو شد و بظاهر همراهی میکرد ولی در اینکه آیا این ملائمت  
 و همراهی حقیقی بود یا تظاهر نمیتوانیم صریحاً چیزی بنگاریم اینقدر  
 هست که بعد از این مقدمات حوادث مهمه در دورهٔ صدارت او  
 رخ داده بطوری که حوادث دورهٔ ناصر الدین شاه فراموش شده  
 و شهدای بسیار پیدا شده اند و بلوا و شهادت عظیمه رخ نموده که اینک در  
 صدد ذکر آنها هستیم اما این اتابك که قول داده بود بهائیان را حفظ کند  
 قدمی برای مساعدت برنداشت و چگونه قدم بر دارد و حال آنکه  
 بمقیدهٔ بعضی از خردمندان او خود فتنه را باعث شده و فساد را  
 مؤسس گشته و این را نوعی از پلتیک و سیاست دانسته چه که در عهد  
 صدارت او همواره ایران در بحران بود و تقوسی در پرده بر ضد دولت  
 مشغول اقدامات بودند و اتابك و حکام بلاد چون بجای دیگر دسترس  
 نداشتند این طایفه را وجه مال المصلحه قرار داده بودند و پیوسته  
 الواح از ساحت اقدس میر سید و حضرت عبدالبهاء احبار را از دخالت  
 در امور سیاسیه منع میفرمود که شاید شاه و اتابك بفهمند که بهائی  
 دخیل در این خفیه کاریبانیست و در آن اوقات رسالهٔ سیاسیه از خامه  
 عبدالبهاء صادر شد ولی سوء ظن دولتیان بر قرار بود و علماء هم افکار  
 رجال را بحال خود نمیگذاشتند تا آنکه در سنه (۱۳۲۱) یک دفعه  
 از همهٔ ایران ضوضا و انقلاب برخواست و بر ضد بهائیان قیام کردند  
 و ابتدای آن از اصفهان شروع شد و صرف نظر از معانی و حقائق و مورد  
 باطنیه و پرده های نهانی صورت ظاهر آن قضایا و حوادث از این  
 قرار است \*

### مقدمهٔ بلوای اصفهان

مقدماتی برای بلوای اصفهان حاصل شده و پرده های توپر تویی

بالا و پائین رفته که ذکی ترین انسانی نمیتواند بخوبی اسرار کار را بفهمد  
اول تخمی که افشانده شد تخم عداوت بین حاجی شیخ رئیس و بعضی  
از علمای اصفهان بود و شرح این قضیه چنان بود که در سنه ( ۱۳۲۰ )  
جناب حاجی شیخ رئیس از شیراز وارد اصفهان شد \* اما حاجی  
شیخ رئیس یکی از شاهزادگان محترم از سلسله قاجاریه است که  
تبدیل لباس کرده از لباس پرنسی و در باری بلباس علم و اجتهاد درآمده  
تحصیلات او در کربلا و نجف تکمیل شده از مرحوم حاج شیخ مرتضی  
انصاری اجازه اجتهاد حاصل نمود و بایران مراجعت کرد \* تقریر غریبی  
داشت و قریحه عجیبی هر کس دی با او نشسته و یاپای منبر و وعظ او حاضر  
شده یا اشعار و ادبیات و کتب مؤلفه او را دیده میداند که این شیخ  
جلیل در چه درجه از علم و طلاقت اسان وجودت قریحه بوده \* در  
اینکه عقیده او مثل عقیده عامه علماء بر نشر صرف نبوده جای  
هیچ شبهه نیست اما در بهائی بودن او با آنکه نگارنده یقین دارد  
و شاید نصف اهل ایران هم بر یقین منند و حتی هنگام مراجعت او از  
عکا در بغداد در منزل مرحوم مکرم السلطان کار پر داز با ایشان  
ملاقات شده مضایقه از شرح سفر خود نکردند ولی ما اگر صریحا  
شرح عقائد او را بنگاریم ممکن است بعضی از نفوس تنقید نمایند \*  
چه عادت اهل ایران است که از شدت تعصب راضی نشده و نمیشوند  
که بشنوند فلان عالم مقدس و مجتهد مسلمی که عامه مردم مقاد او بوده اند  
یا فلان وزیر و حاکم و رئیسی که ساها بر ایشان حکم فرما بوده بهائی  
شده و ترویج بهائیت نموده و هرگاه اموری از این قبیل بشنوند  
انکار کنند و بر عداوت افزایند و گویند عادت بهائیان است که  
اشخاص محترم را بعد از مردن با سر خود نسبت دهند و آنها را بهائی  
قلمداد نمایند \* و حال آنکه این طور نبوده و نیست بلکه کاملا قضیه  
بالعکس است چه که بهائیان با سر مولای خود مأمور بوده هستند

که اگر شخصی از علماء یا رجال دولت اقبال نمود و یا عاطفه موافقت  
 و استحسان برود داد او را مشهور نکنند بلکه مستور دارند و بناه  
 بر این بسیار اشخاص محترم را میشناسیم از گذشتگان و معاصرین  
 که بهائی بوده هستند ولی نه خود شان عقیده خود را اظهار میدارند  
 و نه اهل بهاء سبب اشتهار ایشان میشوند و اما حاجی شیخ رئیس  
 خودش کاملاً خود را مستور نداشت و نتوانست خویش را بی طرف  
 قلمداد نماید و یا عقیده خود را مستور دارد لهذا نزد علماء ظنین شد  
 و با آنکه گفتیم اهالی ایران را راضی نبوده اند که چنین اشخاصی  
 منسوب با سبب بهائی شوند برای آنکه بر اعتبار بهائیان نیز اید با وجود  
 این نتوانستند حاجی شیخ رئیس را کاملاً متشرع اسلامی قلمداد  
 نمایند گاهی او را بابی و بهائی خواندند و دی بی دین و طبیعی و چون  
 او مدتی در شیراز همراه حضرت والا شهزاده شعاع السلطنه حکمران  
 فارس بود و در طی اقامت شیراز گاهی کشف راز نموده و بیان کلمات  
 تازه آغاز کرده بود و در نزد علماء چنانکه گفتیم ظنین شده بود لهذا  
 بعد از ورود اصفهان آنطور که شایسته بود علماء احترام نکردند  
 بلکه از خانواده آقای نجفی نتمه مخالف را بلند نموده هر روز در هر  
 کناره کنایه می گفته میشد و اما حاجی شیخ رئیس با کمال اقتدار  
 در منزل خود منبر نهاده و صلاهی عام در داده چنانکه عادات او بود  
 آنچه را میل داشت بگوید با آب و رنگ و سجع و قافیه و لطیفه های  
 منطقی و ادبی گوشزد عموم میکرد و با آنکه فقط آن اشارات بمقام  
 علماء بر میخورد و بر مراتب اهل تقلید تنقیدی وارد میکرد نه آنکه  
 مستقیماً استدلالی بود برای بهائیان معیناً نوع صحبت او سبب شد  
 که از طرفی حزب بهائی را در بدم باو نزدیک میکرد بقسمی که  
 اشخاصی از قبیل آقا محمد جواد صراف و آقا میرزا علی خان صراف  
 و امثالهما که بر خدمت بسته در مجلس او خدمت میکردند و مردم را

مضروب بیحال و مدهوش شد و اقارب او او را بر تخته کشیده بمنزل بردند \* بعد از این قضیه همه در شهر افتاد که علماء حکم ضرب و قتل بهائیان را داده اند و باید همت کرد برای اجرای آن پس در صدد میرزا علی خان برآمدند و او با سر حکومت هجرت بطهران کرد و نیز آقا محمد جواد بعد از حصول اندک مدتی بطهران مهاجرت نمود \* اما فتنه باین جزئیها خاموش نشده کم کم شعله اش بلند شد و کار بجایهای سخت کشید \* دو برادر بودند از تجار معتبر موسوم بحاجی حسین و حاجی هادی که بعضی آنها را بابی میدانستند و بعضی بهائی آن بیچارگان مظلوم که حتی در قضیه کشمکش شیخ الرئیس و علماء هم داخل نبودند و در مجالس بهائیان نیز داخل نمیشدند و هر عقیده که داشتند در کمال خفا و استتار بود پامال اغراض مفسدین شدند \* طلبی داشتند از بعضی اعیان و اکار بلد و مدتی بود در مطالبه بودند و طلب خود را میطلبیدند آقایان مدیونین موقع را غنیمت شمرده برای خلاصی گریبان خود از چنگ دانهین فریاد و ادیناه بلند کردند و جمعی را بر قتل آن دو برادر تحریک کرده ریختند و باحالت رقت آوری آن دو مظلوم بی گناه را شهید کرده جسدهای ایشان را بکوچه و بازار کشیدند و هر نوع توهین و تحقیر وارد کردند \* باری چون آتش فتنه کاملاً مشتمل شد حضرات بهائی بقونسلخانه روس پناهنده شدند و این اولین دفعه بود که بهائیان بمأمورین دول خارجه پناهنده شدند و شاید آخرین دفعه هم باشد زیرا نزد رئیس بهائیان اتکان بدول خارجه چندان مطالب نبوده و نیست و در همان محسن هم چنانکه بیایم مقصدی حاصل نشد \* خلاصه چند روز و شب مردم در جوش و خروش و جمعی کثیر در قونسلخانه و هر کسی را فکری بر سر بود و ظل السلطان در اضطراب شدید و خلق بتهدید قونسولگری مشغول تا آنکه قونسول شخصاً بانانندگان بهائی مذاکره کرده اطمینان داد که باحضرت والا و علماء مواضعه نموده